



برای ایران

أرگان سیاسی

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

هشت پای نیمه جان

دیرینه اش با کشور اسرائیل، همواره به دولت سوریه به دیده شریکی راهبردی نگریسته و سرزمین این کشور برای آماجهای جنون آمیز جمهوری اسلامی، از اهمیتی استراتژیک برخوردار بود.

ادامه در ص ۳

یکشنبه ۱۸ آذر ۱۴۰۳ شاهنشاهی، دولت بشار اسد ظرف ۱۱ روز سقوط کرد. پایتخت سوریه تقریباً بدون مقاومت یک شبه تسلیم، و **جمهوری** (!!!؟) خانواده اسد پایان یافت. بسیاری بدرستی به این باور نزدیک شده اند که این سقوط آینه تمام نمایی از آینده نه چندان دور جمهوری اسلامی در ایران است.

حکومت مستقر در ایران، در راستای تداوم و پیشبرد سیاستهای صدور انقلاب اسلامی و دشمنی

به کارزار "سه شنبه های نه به اعدام" پیوندیم!

"... امروزه جمهوری ننگین اسلامی جزء معدود حکومتهایی است که همچنان و با شدت هرچه تاملتر، نه تنها این مجازات وحشیانه را برای جرمهای گوناگون بکار می گیرد، بلکه از آن سلاحی ساخته تا با آن به مقابله با جنبش های مسالمت آمیز ایرانیان بپردازد. این در حالیست که این جمهوری پلید تنها در طی ۱۴ سال گذشته نزدیک به هشت هزار تن از هم میهنان ما را اعدام کرده که از آن میان ۷۳ تن کودک، و ۲۱۲ تن زن بوده اند. برپایه داده های موجود می توان این نتیجه منطقی را گرفت که: مجازات اعدام در ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی، قتل سازمان یافته علیه ایرانیان است." **ادامه در ص ۴**

مخالفت با "جنگ" یا کمک به بقای رژیم ایران ستیز؟!

رژیم بنیادگرای حاکم بر ایران، از هر سو زیر ضرب قرار گرفته و برای ماندگاری دست به هر کاری که می زند، بیشتر در منجلا ب فرو می رود. نیروهای انقلاب و میهن پرست، باید با حفظ تمرکز لازم، هرچه بیشتر به آمادگی و آرایش مبارزاتی خود پرداخته و با افشاگری و رسواسازی سیاستهای نیرنگ و ریای رژیم و کارگزارانش، اجازه ندهند تا رژیم با مظلوم نمایی و تبلیغات دروغینش؛ از یکسو به تمرکز زدایی از مبارزان میهن پرست بپردازد و از سویی دیگر بر اندیشه های آن بخش ۹۸ درصدی هازمان، اثرات مخرب برجای گذارد. این وظیفه ما و همه آزادیخواهان ایرانگرا هست که با کوشندگی های سیاسی و آگاه گرانه، دستان رژیم و هم پیمانانش را برای ملت ایران رو کرده و نگر توده های مردم را بسوی انقلابی نوین، انقلابی ملی و رهایی بخش به رهبری شهریار میهن، جلب کنیم.

ادامه در ص ۷

شهریار ایران؛ شاهزاده رضا پهلوی:

حمایت جهاتی، مردم ایران را در مبارزه شان با جمهوری اسلامی، جسورتر و دلگرم تر می کند ... این رژیم ست که مرگ و شهادت را جشن می گیرد، در حالی که ما زندگی و صلح با همسایگانمان در منطقه را جشن می گیریم. با جنگ افزوان نمی توان به صلح رسید. تنها صلح طلبان هستند که می توانند صلح را برقرار کنند. جمهوری اسلامی یک رژیم جنگ افروز است. در مقابل، ملت ایران یک ملت صلح دوستند. ما هیچ خصومتی با عربها و یهودیان نداریم. ما با هیچکدام از همسایگانمان، و با هیچ کشوری در جهان دشمنی نداریم. **ادامه در ص ۲**

آنچه در برگهای دیگر این شماره می خوانید:

۱. هشت پای نیمه جان
۲. به کارزار "سه شنبه های نه به اعدام" پیوندیم!
۳. مخالفت با "جنگ" یا کمک به بقای رژیم ایران ستیز؟!
۴. بیانیه "آوای ملت ایران" در پی درگذشت پرفسور بهرام بهرامیان
۵. زات (ذات) و گوهر قانون چیست؟ بخش سوم
۶. کوشندگی سیاسی؛ زندگی! ولی به گونه ای دیگر، گفتگو با بزرگوار حمید معصومی
۷. فراخوان کمک مالی برای مبارزان درون مرز
۸. ستاره تابان سیستان، رادمان پور ماهک، اثر بزرگوار دکتر دانیال دانا
۹. پیام به مناسبت سال نو میلادی

هر آنچه که در این ماهنامه چاپ می شود، دیدگاههای شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابدا هیچ مسئولیتی متوجه شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریانهای سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

فرازهایی از فرمایشات شهیر میهن، شاهزاده رضا پهلوی

ادامه از ص ۱

هم میهنان؛

دومینوی سقوط در محور شرارت جمهوری اسلامی به سوریه و بشار اسد رسید؛ جنایتکاری علیه بشریت که دستش به خون صدها هزار شهروند بی دفاع و کودکان آغشته بود. سقوط اسد، امیدی دوباره در دل آزادیخواهان در سراسر جهان زنده می کند که هیچ دیکتاتوری، هر چقدر هم خونریز و بی رحم باشد، هرگز نمی تواند با حمایت خارجی، برای همیشه در قدرت باقی بماند و دیر یا زود، به زباله دان تاریخ خواهد پیوست.

اینک، یک سال پس از حمله تروریستی ۷ اکتبر، و بعد از فروپاشی حماس و حزب الله، و نابودی سرکردگان تروریست شان، رژیم خامنه ای، مهم ترین سنگر منطقه ای خود را نیز از دست داده است و در ضعیف ترین و آسیب پذیرترین وضعیت خود به سر می برد.

جمهوری اسلامی با سیاست های منطقه ای فاجعه بار خود، علاوه بر مردم و کشورهای منطقه، زندگی و معیشت ملت ایران را نیز به نابودی کشانده است. میلیاردها دلار از سرمایه های ملی ما را به جای هزینه برای آبادانی ایران، صرف حمایت از جنایتکاران و مزدوران در منطقه کرده است. اما امروز همه می بینیم که این سیاست ها به کجا انجامیده است. امروز سوریه به نمادی از شکست جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

شمایی که هنوز در کنار رژیم ایستاده اید!

آینده خود را در آینه سوریه ببینید و هم اکنون از آن جدا شوید. و در «حرم» خامنه ای، هزاران تن از شما را به بهانه دفاع از حقیقت برای حفظ اسد جنایتکار در قدرت، به کشتن داد. امروز او نگاه کنید. آیا جز ویرانی «مدافعان حرم» به سر نوشت اسد و تحقیر، چیز دیگری از آن ادعاها باقی مانده است؟ این رژیم تا آخرین نفر، جان معدود مدافعانش را نیز فدای بقای خود کرده است و خواهد کرد. راه خود را از جمهوری اسلامی جدا و از این طریق، آینده خود و خانواده تان را تضمین کنید.

شده! «ولی فقیه» شمایی که دین تان بازیچه دنیای جمهوری اسلامی با ترویج اسلام گرایی افراطی، و دامن زدن به جنگ های فرقه ای و مذهبی، چهره دینداری سنتی را نیز مخدوش کرده است. این رژیم با سوء استفاده از باورهای دینی مردم، بذر تفرقه و نفرت را در میان ملت های منطقه کاشته است. پایان جمهوری اسلامی، آغاز آشتی ادیان و مذاهب مختلف در منطقه ما خواهد بود، و ملت ایران بار دیگر بر پایه منافع ملی با همه ملت های منطقه از هر دین و آیین و نژاد و زبانی، روابط دوستانه خواهد داشت.

ملت بزرگ ایران!

امروز که جمهوری اسلامی از همیشه ضعیف تر، آسیب پذیرتر و منزوی تر است، ما از هر زمانی به پیروزی نزدیک تریم. وظیفه ملی همه ما به ویژه نخبگان میهن دوست سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است تا تلاشهای مان در تقویت انقلاب ملی را دوچندان و خود را برای برداشتن گام های نهایی به سوی

سرنوشتی این رژیم ضحاک آمده کنیم. کشور هزاران ساله ایران، سوریه نیست و بر خلاف آنچه جمهوری اسلامی و دیگر دشمنان تمامیت ایران وعده می دهند، جولانگاه جنگ های خونین گروه های جهادی و تجزیه طلب نخواهد شد.

فرزندان دلاور ایران!

شما نگهبانان این مرز و بوم جاویدید. سرنوشت ایران به دست شما رقم خواهد خورد. این وظیفه تاریخی ماست که آینده ای آزاد و آباد برای کشورمان بسازیم. اکنون زمان اتحاد و برخاستن برای ساخت فردایی بهتر است. آینده ای که در آن، ایران، آزاد و مستقل باشد و در سایه یک دولت ملی، سکولار و دموکراتیک، جایگاه شایسته خود را در منطقه و جهان باز یابد.

ایران از آن ماست و سرنوشت آن را ما همراه یکدیگر رقم خواهیم زد.

مسیحیان سراسر جهان طی دو هفته آینده، کریسمس و آغاز سال نو میلادی را جشن می گیرند، و یهودیان نیز عید روشنائی ها (حنوکا) را گرامی می دارند. من این دو عید را از صمیم قلب به همه مسیحیان و یهودیان ایران، که بخشی جدایی ناپذیر از ملت کهن و متمدن ما هستند، شادباش می گویم.

شما، هم میهنان عزیز مسیحی و یهودی، از زمان سلطه ی جمهوری اسلامی بر ایران، مورد ظلم مضاعف این رژیم قرار داشته اید؛ از حقوق بدیهی تان محروم شده اید، و با اعدام و ترور، زندان و شکنجه، و نفرت پراکنی و آزار سیستماتیک روبه رو بوده اید.

اما به شما اطمینان می دهم که پس از سقوط رژیم، در آینده ی آزاد و دموکراتیک ایران، حقوق اساسی شما بازگردانده خواهد شد؛ تبعیض مذهبی پایان خواهد یافت؛ و در سایه سکولاریسم و حکومت قانون، آزادی باور همه شهروندان تضمین خواهد شد. در آن آینده شکوهمند، ایرانیان، با هر دین و آیین، در کنار هم، نقش اساسی در بازسازی میهن مان ایفا خواهند کرد.

ما فرزندان کوروشیم و میراث ارزنده او برای ما همزیستی مسالمت آمیز ادیان و مذاهب زیر چتر دولتی قدرتمند و مدافع حقوق بشر است. باور داشته باشیم که بار دیگر نور ایران بر تاریکی اهریمن پیروز خواهد شد، و ملت ایران به آرامش، آزادی، و امنیتی که شایسته آن هستند، دست خواهند یافت.

عید کریسمس و عید حنوکا بر شما فرخنده باد

دلار ۸۲ هزار تومانی تازمترین دستاورد رژیم بی کفایت جمهوری اسلامی و دولت دست نشانده علی خامنه ای است. در حالی که تأثیرات افزایش قیمت ارز همین امروز نیز در زندگی مردم ایران به وضوح احساس می شود، کارشناسان اقتصادی هشدار می دهند که با افزایش قیمت بنزین و انرژی در هفته ها و ماه های پیش رو، شرایط معیشتی مردم به مراتب بحرانی تر خواهد شد.

در این اوضاع، بازاریان شریف که حاضر نیستند بار گرانی بیشتر را بر دوش مردم بگذارند، با اعتصاب و تعطیلی کسب و کار، صدای اعتراض خود را به گوش همگان رسانده اند. همزمان، بازنشستگان فولاد، معدن، مخابرات، آموزش و پرورش، تأمین اجتماعی، پرستاران و کارکنان بخش درمان، و کارگران بخش های انرژی و پتروشیمی نیز برای احقاق حقوق پایمال شده خود به اعتراض برخاسته اند.

همان گونه که همیشه توصیه کرده ام، اعتصابات و نافرمانی های مدنی، در کنار اعتراضات خیابانی راهی مؤثر برای به زانو در آوردن این رژیم است. در همین راستا، از همه هم میهنان می خواهم که فراتر از خواسته های صنفی، پشتیبان و حامی اعتراضات یکدیگر باشند. با همبستگی و اتحاد همه اقشار ملت ایران است که می توان به هدف بزرگتر که آزادی و نجات ایران است، دست یافت.

پاینده ایران!

پیش به سوی تشکیل هسته های مخفی - مبارزاتی از گروه های گوناگون اجتماعی!

هشت پای نیمه جان



یکشنبه ۱۸ آذر ۲۵۸۳ شاهنشاهی، دولت بشار اسد ظرف ۱۱ روز سقوط کرد. پایتخت سوریه تقریباً بدون مقاومت یک شبه تسلیم، و جمهوری (!!!) خانواده اسد پایان یافت. بسیاری بد رستی به این باور نزدیک شده اند که این سقوط آینه تمام نمایی از آینده نه چندان دور جمهوری اسلامی در ایران است.

حکومت مستقر در ایران، در راستای تداوم و پیشبرد سیاستهای صدور انقلاب اسلامی و دشمنی دیرینه اش با کشور اسرائیل، همواره به دولت سوریه به دیده شریکی راهبردی نگرسته و سرزمین این کشور برای آماجهای جنون آمیز جمهوری اسلامی، از اهمیتی استراتژیک برخوردار بود. پس از درهم شکستن حماس، "حزب الله" و بویژه سقوط دولت اسد و فرار "قهرمان جهان عرب" به روسیه، فاتحه "محور مقاومت" رژیم خوانده شد و اینک باید دو دستی قاچ زین "شادولعظیم" را به جای "حرم زینب"، بچسبند.

بیش از سه دهه سرمایه گذاریهای میلیاردری و با برجا گذاشتن بیش از پنج هزار کشته در سوریه، کشتی زهوار در رفته رژیم بیش از هر زمان دیگری در خاورمیانه به گل نشست و این هشت پای نیمه جان تنها منتظر مشت گره کرده و محکم ملت ایران است تا برای همیشه در زباله دانی تاریخ جا خوش کند. با شکستهای پی در پی، سریع و شگفت انگیز رژیم در خاورمیانه، ملت ایران گامی دیگر به رستاخیز ملی خود نزدیکتر شده و باید بتواند که در آینده ای نه چندان دور، در صفحه شطرنج سیاسی جهان، با سازماندهی مبارزات هدفمند و بی امان خویش، "خود، موتور محرک تغییر" در ساختار سیاسی-اجتماعی ایران گردد. عقب نشینی مقتضای روسیه هم پیمان "بزرگ" سوریه و ایران، از گردونه قدرت در سوریه آنهم در چنین بحبوحه ای، نمایانگر این راستی است که دل خوش کردن به نیرویی که در پهنه سیاست جهانی به بهانه تأمین منافع ملی مردم روسیه، فقط بندبازی سیاسی را فرا گرفته و به فرصت طلبی های خود مشغول است، کاری عبث و بیهوده است. جمهوری اسلامی با ریسمان پوشیده دولت روسیه، در سرآشویی سقوط قرار گرفته است. دقیقاً در چنین هنگامه ای است که مردم ایران باید با گوش سپاری به رهنمودهای مبارزاتی شهریار میهن؛ شاهزاده رضا پهلوی، خود را برای سازماندهی یک انقلاب ملی، انقلابی که در آن ایران، بار دیگر به ایرانیان برخواد گشت، آماده نمایند:

"فرزندان دلاور ایران:

شما نخبگان این مرز و بوم جاویدید. سرنوشت ایران به دستان شما رقم خواهد خورد. این وظیفه تاریخی ماست که آینده ای آزاد و آباد برای کشورمان بسازیم. اکنون زمان اتحاد و برخاستن برای ساخت فردایی بهتر است. آینده ای که در آن، ایران، آزاد و مستقل باشد و در سایه یک دولت ملی، سکولار و دموکراتیک، جایگاه شایسته خود را در منطقه و جهان باز یابد."

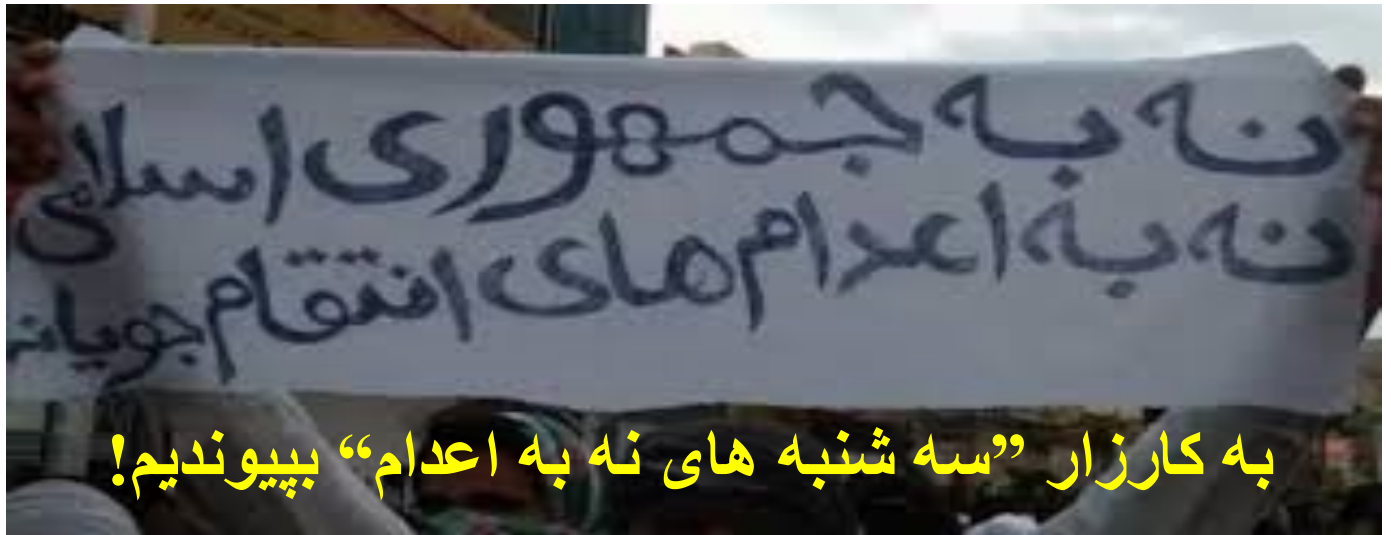
تشکیل هسته های مخفی- مبارزاتی از طبقات و گروههای گوناگون اجتماعی، گام نخست سازماندهی مبارزات ملت ایران است!

مخالفت با "جنگ" یا ... ادامه از ص ۶

فرمودند که با جنگ مخالف و هرگونه تجاوز نیروهای بیگانه به آب، خاک و منافع ایرانیان را محکوم می کنند. دقیقاً در همین راستا هست که جنگ طلبی های رژیم برای بقا و ... فراموش نمی شود و هر کجا و هر زمان که لازم شد، از سوی شاهزاده و نیروهای پادشاهی خواه آزاد اندیش، جنگ طلبی رژیم افشا و زشت شماری شد، از آن میان یورش نظامی رژیم به ملت اسرائیل در روز یکشنبه ۹ مهر ۲۵۸۳، که توسط یکی از بازوهای نظامی اش در منطقه، یعنی حماس، و صد البته زیر پوشش ظاهری و بی مسمای دفاع از "فلسطین" صورت گرفت، رسوا و محکوم کردند.

رژیم بنیادگرای حاکم بر ایران، از هر سو زیر ضرب قرار گرفته و برای ماندگاری دست به هر کاری که می زند، بیشتر در منجلاب فرو می رود. نیروهای انقلاب و میهن پرست، باید با حفظ تمرکز لازم، هرچه بیشتر به آمادگی و آرایش مبارزاتی خود پرداخته و با افشاگری و رسواسازی سیاستهای نیرنگ و ریای رژیم و کارگزارانش، اجازه ندهند تا رژیم با مظلوم نمایی و تبلیغات دروغینش؛ از یکسو به تمرکز زدایی از مبارزان میهن پرست بپردازد و از سویی دیگر بر اندیشه های آن بخش ۹۸ درصدی هازمان، اثرات مخرب برجای گذارد. این وظیفه ما و همه آزادیخواهان ایرانگرا هست که با کوشندگی های سیاسی و آگاه گرانه، دستان رژیم و هم پیمانانش را برای ملت ایران رو کرده و نگر توده های مردم را بسوی انقلابی نوین، انقلابی ملی و رهایی بخش به رهبری شهریار میهن، جلب کنیم. و چنین باد!

ما جنگ نمی خواهیم و از آن بیزاریم!



به کارزار "سه شنبه های نه به اعدام" پیوندیم!

بورکینافاسو، کنگو، سورینام، ازبکستان، شیلی و ... هستیم. امروزه جمهوری ننگین اسلامی جزء معدود حکومت‌هایی است که همچنان و با شدت هرچه تواتر، نه تنها این مجازات وحشیانه را برای جرم‌های گوناگون بکار می‌گیرد، بلکه از آن سلاحی ساخته تا با آن به مقابله با جنبش‌های مسالمت‌آمیز ایرانیان بپردازد. این در حالیست که این جمهوری پلید تنها در طی ۱۴ سال گذشته نزدیک به هشت هزار تن از هم‌میهنان ما را اعدام کرده که از آن میان ۷۳ تن کودک، و ۲۱۲ تن زن بوده‌اند. برپایه داده‌های موجود می‌توان این نتیجه منطقی را گرفت که: **"مجازات اعدام در ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی، قتل سازمان‌یافته علیه ایرانیان است"**.

آیا هنگام آن نرسیده که ایرانیان یکصدا به این مجازات وحشیانه و "قرون وسطایی"، که در حکومت خودکامه ملایان، رنگ و بوی اسلامی نیز بخود گرفته؛ نه بگویند؟! آیا هنگام آن نرسیده که **اپوزیسیون این رژیم فاسد و فرسوده، درخواست لغو مجازات‌های اعدام و شکنجه را وارد برنامه‌های سیاسی خود نموده و آنها را تبدیل به بندی از بندها و شرط‌های هر "ائتلاف سیاسی" و مبارزه مدنی بنمایند؟!**

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو؛ با اعلام همبستگی و پشتیبانی از کارزار **"سه شنبه های نه به اعدام"** زندانیان مبارز، از همه هم‌میهنان آگاه و فرهیخته خود می‌خواهد تا با پشتیبانی و همبستگی با این کارزار، بکوشیم تا هم صدای اعتراض آگاه‌ترین بخش جامعه ایران بوده و هم با گفتن **"نه به اعدام"**، به مقابله با سیاست‌های سرکوب و واپسگرایانه رژیم دار و شکنجه‌برخیزیم.

**نه به اعدام، نه به
شکنجه و نه به
جمهوری اسلامی!**

در سه شنبه ۱۰ بهمن ۲۵۸۲ شاهنشاهی، گروهی از زندانیان زن زندان اوین در اعتراض به قانون مجازات اعدام، دست به اعتصاب غذای یکروزه زده و از دیگر هم‌بندان خود در سراسر کشور خواسته‌اند تا به این کارزار انسانی بپیوندند. زن پس کارزار **"سه شنبه های نه به اعدام"**، هر هفته با اعتصاب غذای یکروزه برگزار شده و اینک که وارد ۴۴مین هفته خود می‌شود؛ توانسته است تاکنون توجه بسیاری را به این حرکت انسانی جلب نماید. از میان زندانهای گوناگون کشور که برخی از زندانیان آن به این کارزار پیوسته‌اند می‌توان از زندانهای: اوین، تهران بزرگ، قزلحصار، مرکزی کرج، خرم‌آباد، نظام شیراز، مشهد، قائمشهر، لاکان رشت، تبریز، اردبیل، خوی، نقده، ارومیه، سلماس، سقز، بانه، مریوان، کامیاران، شیپان اهواز و ... نام برد.

تاریخ ثبت شده بشر گواه آنست که از دیرباز مجازات اعدام برای خطاهای گوناگون بکار گرفته می‌شده است. با ورود "قانون" به مثابه ضابطه‌ای استوار و تعیین‌کننده بر روابط آدمیان، اجرای این مجازات نیز دستخوش تغییرات اساسی شد. دست کم در ظاهر، دیگر امکان "کشتن گناهکاران" بنا به میل و هوس زورمداران صورت نگرفته و این دادگاه بود که می‌بایست بر پایه قوانین موجود و **متناسب** با اندازه "جرم"، جزای گنهکار را تعیین کند. برپایه رشد فرهنگی و قانون‌پذیری شهروندان هازمانهای گوناگون، در برخی از کشورها این مجازات رنگ باخته و کمتر بکار گرفته می‌شود و در برخی از جوامع "مجازات اعدام" کاملاً لغو شده است. کشور پادشاهی تاهیتی، تا زمانی که مستقل بود، نخستین کشوری بود که در سال ۱۸۲۴ میلادی، مجازات اعدام را لغو و "تبعید" را جایگزین کرد. با وجودیکه ونزوئلا در سال ۱۸۶۳ و سان مارینو در ۱۸۶۵ دیگر کشورهایی بودند که "مجازات اعدام" را لغو کردند، اما در پایان دهه هفتاد از سده بیستم میلادی بود که کشورها یکی پس از دیگری این مجازات وحشیانه را به بایگانی تاریخ سپردند. پرتغال در سال ۱۹۷۶، دانمارک ۷۸، و ... تا کشورهای زامبیا و جمهوری آفریقای مرکزی که این مجازات را برای هرگونه جرمی لغو کرده‌اند؛ شاهد لغو این مجازات در ۴۶ کشور هموند (عضو) "شورای اروپا"، چاد،

پیروز باد مبارزات ملی-دمکراتیک ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!

مخالفت با "جنگ" یا کمک به بقای رژیم ایران ستیز؟!

پس از سخنرانی های شاهزاده رضا پهلوی در نشستهای "شورای آمریکایی-اسرائیلی تبارها"، ۳۰ شهریور، و "سازمان اتحاد ملی برای دموکراسی - نوفدی"، ۵ مهر ۲۵۸۳ شاهنشاهی، و تأکید درست ایشان بر رهبری انقلاب ملی ایرانیان؛ نگاه ها از همه سوی، به سمت شاهزاده ایرانیان جلب شد. اما آنچه که بیشتر موجب خوشحالی، سرور و دلگرمی ملت ایران، بویژه ایرانیان و پادشاهی خواهان گردید، پیام تاریخی ایشان خطاب به سران کشورهای جهان، بویژه سران کشورهای منطقه و خاورمیانه بود (۱۶ مهر ۲۵۸۳). هر آنچه که موجب دلگرمی و سرور ملت ایران، و پیشاپیش آنان؛ پادشاهی خواهان ایرانمدار از بنمایه پیام های شاهزاده گشت، در نقطه مقابل اما؛ موج هراس، نفرت، تبلیغات سوء و هدفمند از سوی رژیم و دشمنان سوگند خورده انقلاب ملی ایرانیان را نیز با خود به دنبال داشت. برای ما وحشت و "مقاومت" رژیم در برابر این جنبش ملی و رهبر آن، شاهزاده رضا پهلوی، و سرکوب خواسته های به حق مردم و روی آوری هرچه گسترده تر آنها به اعدام زندانیان و ... قابل درک است. اما آنچه که این نوشتار آهنگ پرداختن بدان را دارد؛ مواضع بخشی از "اپوزسیون" است که با موضع گیریهای واپسگرانه خود و با اتخاذ سیاستهای "یکی به میخ و یکی به نعل"، عملاً آب به آسیاب رژیم ریخته و به مقابله با ملت ایران و انقلاب ملی آنان برخاسته اند!

برخی بر این باورند؛ با پیشروی جنبش انقلابی، یک درصد هازمان (جامعه) که اردوگاه انقلاب را تشکیل میدهد، خود را در ارگانهای مبارزه علیه نظم حاکم، سازماندهی می کند. این امر موجب می گردد تا دشمن انقلاب نیز طیف خود را که حدود یک درصد و واپسگرای (ارتجاعی) هازمان را تشکیل می دهد، متمرکزتر شده و نیروهای سرکوب، تبلیغات، سایبری و ... را هرچه بیشتر علیه نیروهای دگرگونی خواه، مسلح و سازماندهی کند. روشن است که هر دو اردوگاه می کوشند تا ۹۸ درصد باقیمانده هازمان را یکی به انقلاب و مبارزه برای سرنگونی رهنمون سازد، و دیگری برای حفظ وضع موجود، با توسل به تفرقه پراکنی، به حاشیه بردن مسائل اصلی، و در نهایت با بکارگیری خشونت و سرکوب، آنها را منفعل و خانه نشین کند. هرچقدر ایرانیان برای دگرگونی زیربنایی هازمان می کوشند و گام به گام جنبش خود را به پیش می برند، به همان میزان وحشت و هراس در میان قشر جنایتکار حاکم بیشتر شده و آنها نیز به میزان خشونت، سرکوب و تلاش خود برای حفظ منافع و چپاول ثروتها و منابع ایرانیان خواهند افزود. دقیقاً در چنین هنگامه ای است که انجمن ها، سازمانها و حزبهایی که قرار است ارگانهای مبارزه باشند، با موضعگیریهای سیاسی و گامهای عملی ای که بر می دارند، نشان می دهند که به اردوگاه

انقلاب ملی؛ اردوگاه مبارزه برای رهایی تعلق دارند، و یا نه؛ وابسته به اردوگاه رژیم ارتجاعی بوده و با گرایشهای سیاسی واپسگرانه خود، به بقا و تثبیت وضع موجود را که همانا استمرار استثمار، فقر همگانی و تحقیر ملت ایران است، یاری می رسانند. بنمایه پیامهای اخیر شاهزاده رضا پهلوی و مواضع اتخاذ شده از سوی ایشان، همانطور که پیشتر نیز اشاره شد؛ موجبات خوشحالی و سرور بخش بزرگی از هم میهنان ما در درون و برون مرز را در پی داشته است. طبیعتاً این امر؛ موجب نگرانی هایی در میان آنانی که منافعی در برقراری این جمهوری کژبنیاد برای خود می بینند و یا به وضع موجود خو گرفته اند نیز، شده است. در این راستا؛ ما با نیروهایی مواجه ایم که با "ادعای" دموکراسی خواهی و مخالفت با جمهوری اسلامی؛ به مخالفت آشکار با سیاستهای ملی گرایان میهن پرست برخاسته، و در عمل؛ با مواضعی که در برابر برخی سیاستها اتخاذ می کنند، نقابها را به کناری نهاده و عملاً خود را در کنار رژیم قرار می دهند. نمونه یکی از این سیاستها؛ شیوه برخورد و موضعگیری آنان با جُستار جنگ در کرانه غزه و لبنان است. ما در این نوشتار می کوشیم تا با پرداختن به این جُستار نشان دهیم که چگونه این دوستان "مدافع خلق"، با اتخاذ سیاستهای نادرست عملاً آب به آسیاب رژیم ریخته و با گل آلوده کردن آب، به لاپوشانی حقیقت می پردازند.

بر همگان روشن است که جریان تروریستی "حماس"، با پشتیبانی های همه جانبه مالی، تسلیحاتی، آموزشهای نظامی، تدارکاتی، مستشاراتی و ... از سوی جمهوری خونریز اسلامی، روز یکشنبه ۹ مهر ۲۵۸۳، به درون خاک اسرائیل یورش برده و طی مدت چند ساعت، بیش از ۱۲۰۰ تن را به قتل می رساند. جانان حماس تنها به چند ساعت زمان نیاز داشتند تا آنچنان کارنامه ای سراسر وحشگری و خشونت از خود برجای گذارند؛ که جهانی را در بُهت و شگفتی فرو ببرند. تجاوز، غارت، شکنجه، کشتار، ... و گروگانگیری از مردمی که جرمشان تنها این بود: یهودی هستند! پس از این یورش، ما شاهد خوشحالی برخی و اندوه برخی دیگر، شیرینی پخش کردن برخی، و پریشان حالی برخی دیگر بودیم. پس از چند روز دولت اسرائیل تصمیم به این غائله پایان دهد؛ زان پس شاهد بازگشایی دروازه جهنم به روی ساکنان غزه از سوی ارتش اسرائیل گشتیم. روشن است که جنگ با خود کشتار، سیه روزی، گرسنگی، آوارگی و ... می آورد. "جنگ"، بویژه برای مردمی که هیچ جای دیگری برای فرار و پناه گرفتن نداشته باشند، بسیار رنج آورتر و اندوهناکتر است. جنایتکاران حماس، آگاهانه و با تصمیم قبلی، با سپر قرار دادن مردم بی دفاع و بی گناه کرانه غزه؛ کوشیدند تا هم "مبارزه اشان" را طولانی کنند، و هم با افزایش شمار کشته شدگان مردم بی گناه این نواحی، در شیپورهای تبلیغاتی خود مبنی بر جنایتکار بودن ارتش اسرائیل، هرچه بیشتر بدمند.

ادامه در ص ۶



پیروزی



مبارزه



اتحاد

مخالفت با "جنگ" یا کمک به ... ادامه از ص ۵

در این جنایت از پیش برنامه ریزی شده؛ بی انصافی خواهد بود اگر بخواهیم نقش جمهوری اسلامی و جنگ ایدئولوژیک اش با غرب و اسرائیل را در این معرکه، نادیده بگیریم. یورش در آن ابعاد به درون خاک اسرائیل، صرفاً یک حمله موشکی و یا پهبادی نبود؛ اعلام جنگ همه جانبه و گسترده ایی بود که سران رژیم مستقر در ایران و رهبران گروه تروریستی حماس و حزب الله لبنان، آگاهانه و با برنامه قبلی، مبادرت به انجام آن کردند. آنها می دانستند که اسرائیل بیکار نخواهد نشست و برای تأمین امنیت مردم و سرزمینش، دست به حمله متقابل خواهد زد، و آنها می دانستند که در این راستا بسیار بی گناهای کشته خواهند شد، و صدها برابر زخمی و مردمی که زندگی اشان تا پایان با درد و رنج سپری خواهد گشت! آنانکه در مخالفت با این "جنگ"، همه کاسه کوزه ها را بر سر اسرائیل می شکند، پیش از هر چیز باید به این پرسش پاسخ دهند؛ که **چرا جمهوری اسلامی و هم پیمانان جانی اش در منطقه، به چنین جنایت زشت و خونباری دست زدند؟** اندکی پس از آغاز جنگ و به راه افتادن موج تظاهرات "ضد جنگ" در برخی از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی، طرفداران و توجیه کنندگان یورش وحشیانه گروهک حماس به اسرائیل، کوشیدند تا این حمله و حشیانه را جنگ **فلسطین** و اسرائیل جا زده تا بتوانند برای این عمل شنیع، توجیه تئوریک "ملی" دست و پا کنند. این عمل مدافعان و دوستداران "خلق ضد امپریالیست"، خلط مبحث و نتیجتاً خاک پاچیدن در چشم مردم است. چرا؟

۱. حماس پس از کسب قدرت سیاسی در کرانه غزه، راهش را از راه کرانه غربی و فلسطینیان جدا و با نزدیکی هرچه بیشتر به رژیم حاکم بر ایران، عامل مستقیم سیاستهای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی شد. جنگ آنان با اسرائیل نه بر پایه **منافع ملی فلسطینیان**، که بر پایه "نبرد حق علیه باطل" اسلام سیاسی، تغییر ماهیت داد.

۲. پس از کسب قدرت سیاسی از سوی حماس در این منطقه، به مدت ۱۵ سال، حماس مردم غزه را از برگزاری انتخابات محروم و هیچ گونه انتخاباتی در این کرانه صورت نگرفت تا مردم این نواحی به بیان دیدگاهها و اعمال حق تعیین سرنوشت خود بپردازند. حماس با سلاح پول و اعمال خشونت حکم رانده و هیچ حق دمکراتیکی برای مردم غزه قائل نبود. چرا؟ چون باورمند به حکومت "الله" و قانون "شرع اسلامی" است. و در حکومت "الله" و قانون از پیش تعیین شده "شرع اسلام"، هیچ جایی برای دموکراسی و اهمیت دادن به نظر مردم وجود ندارد. ۳. در همه فیلم هایی که حماس از یورش خود به خاک اسرائیل و خلق "شاهکارش"، در فضای مجازی پخش کرد و فیلم هایی که دیگران در اینباره در دسترس رسانه ها قرار دادند؛ در هیچ کجا نمی بینیم که "سربازان جبهه حق علیه باطل"، شعاری مبنی بر "زنده باد فلسطین" و یا "فلسطین پیروز است، اسرائیل نابود است" و ... سر بدهند تا نشانه آن باشد که این مزدوران برای "منافع خلق فلسطین" دست به چنین جنایاتی می زنند! اما بیشتر شاهد عربده های گوشخراش و شعارهای "الله اکبر" آنها که اتفاقاً بر پایه دیدگاه های ایدئولوژیک آنان بود، هستیم.

می بینیم که جنگ حماس علیه اسرائیل جنگی است ایدئولوژیک و در این جنگ؛ آنچه که برای آنان اهمیت ندارد جان، مال، امنیت، آسایش، رفاه، آموزش، پرورش، بهداشت و ... مردم است. در دیدگاه آنان "هدف وسیله را توجیه" کرده و اگر میلیونها تن باید در این راه کشته شوند، پس کشته بشوند، تا ایدئولوژی آنان (در اینجا: اسلام سیاسی)، بر "باطل" پیروز شود!! درست در چنین گیروداری است که "دوستان" "ضد امپریالیست" ما وارد میدان شده و با پیش کشیدن جُستار مخالفت با "جنگ"، به توجیه اعمال زشت و جنایتبار گروه "تروریستی" حماس علیه تنها دموکراسی جاری و مدرن منطقه می شوند. آری؛ به باور ما، کسانی که آگاهانه به مقابله با دموکراسی برخاسته و همزمان چهره پوش (نقاب) مخالفت با رژیم بر رخ می کشند، در عمل با اتخاذ چنین مواضع ای، در واقع در کنار رژیم قرار گرفته و همسنگر آنان می شوند. این جریانات پیش از آنکه نیروهای میهن پرست و ایرانگرا را مورد شتمات و سرزنش های کودکانه خود قرار دهند، باید نخست نگاهی به دور و بر خود بیافکنند و ببینند در خیابانهای برخی از کشورهای اروپایی با چه مرتجعینی، علیه این "جنگ" هم صدا و همراه شده، و با اینکار از منظر تبلیغاتی منافع کدام حکومت و اسپرگاری را برآورده می سازند؟! آنها با لاپوشانی این واقعیت که چه کسی آغازگر این "جنگ" بوده؛ عملاً با سازماندهی و شرکت در گردهمایی های اعتراضی به اصطلاح "ضدجنگ" در برخی از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی، عملاً کوشیدند تا رژیم حاکم بر ایران را از زیر ضرب جنایت وحشیانه اش در کرانه غزه برهاند. بیهوده نیست که در خیابانها شاهد "صف متحد چپ" های دو آتش در کنار "برادران" مرتجع اسلامی اشان هستیم!

ما این "جنگ" را محکوم می کنیم، زیرا بر این باوریم؛ این جنگ ادامه همان سیاست تروریستی، باج گیرانه، ایجاد رعب و خفقان، ... و برای دست بالا نگاه داشتن رژیم بر سراسر منطقه خاور میانه است. ما این "جنگ" را محکوم می کنیم، زیرا بر این باوریم این جنگ از سوی رژیم مستقر در تهران علیه ملت های منطقه، اسرائیل، ایران، لبنان، فلسطین و ... برنامه ریزی، پشتیبانی مالی، ... و صد البته زیر "لواي اسلام"، سازماندهی شده است. اگر این "دوستان" ما مخالف جنگند، پس چرا همان هنگامی که جمهوری اسلامی با فرستادن وحوش حماس به اسرائیل، اخگر جنگ را زد، به خیابانها نیامده و اعتراض نکردند؟! چرا هنگامی که "برادران مسلمانشان" از خوشحالی در خیابانهای اروپا شیرینی پخش می کردند، به نشان پشتیبانی از خانواده های اسرائیلی ای که بر اثر این یورش داغدار شده بودند، در جلوی سفارتخانه های این کشور گردهمایی های حمایتی، آنچنان که ایرانگرایان راستین برگزار کردند؛ شرکت نکرده و یا به پشتیبانی برنخاستند؟! چرا با "تظاهرات"، به حماس برای تبادل گروگانها فشار نمی آوردند؟ و اگر براستی مخالف جنگ هستند؛ پس چرا در مخالفت با جنگ روسیه علیه اوکراین، هر هفته به خیابانها نمی آمدند، آنچنان که پادشاهی خواهان، این آزادیخواهان راستین به پشتیبانی از مردم اوکراین برخاسته و در تظاهراتهای آنان علیه جنگ روسیه، شرکت جستند؟!

بر همگان روشن است که شهریار ایران، شاهزاده رضا پهلوی، بارها و به صراحت هرچه تمامتر؛ چه از همان آغاز جنگ عراق علیه ملت ایران، و چه در طول زمان هر جا که مقتضی بود، اعلام

ادامه در ص ۳

مرگ بر جمهوری ننگین اسلامی!



پیام شهریار میهن؛ شاهزاده رضا پهلوی به مناسبت جشن شب چله:

شکوه ایران در جاودانگی آیین‌های کهن آن جلوه‌گر است، و شب چله، که با نام دلنشین یلدا نیز شناخته می‌شود، از درخشان‌ترین نمادهای این میراث گران‌بهاست؛ آیینی ریشه‌دار که سده‌هاست در تار و پود فرهنگ ایرانی تنیده شده است.

جمهوری اسلامی و دیگر اشغالگران این سرزمین در طول تاریخ، با وجود تمامی تلاش‌های مذبحانه برای زدودن هویت ایرانی، هرگز نتوانسته‌اند آیین‌های ایرانی همچون شب چله را از خانه‌های مردم این مرزوبوم بیرون کنند. این پایداری در حفظ و پاسداری از آیین‌های ملی در دوران تیره سلطه جمهوری اسلامی، بازتابی از عزم راسخ ملت حق‌جو و آزادی‌خواه ایران برای بازپس‌گیری میهن و حاکمیت ملی‌شان است.

ایرانیان در خانه مادری در حالی یلدا را جشن می‌گیرند که سفره‌های‌شان زیر عبای سنگین بی‌کفایتی و فساد ساختاری جمهوری اسلامی، خالی‌تر از همیشه شده و رنج و فقر بر زندگی آنان سایه افکنده است. از این رو، این شب یلدا، بیش از هر زمان دیگر، نمادی از همبستگی ملی و ایستادگی در برابر رژیم است که هستی مردم را به تاراج برده است.

در این شب بلند و سرد، همدل و همصدا با خانواده‌های داغ‌دار و دادخواهی هستیم که جای عزیزان‌شان را در کنار خود خالی می‌بینند؛ دلیرانی میهن‌پرست که با فداکاری، پیام‌آوران روشنایی و امید در ظلمت میهن شدند و با شجاعت، در دل اهریمن، هراس نابودی افکندند. یادشان جاویدان و راه‌شان چراغی‌ست در مسیر رسیدن به فردای آزاد و آباد ایران.

یلدایتان شاد
پاینده ایران



انتهای خیابان آذر
عروس فصلها، آبستن عاشقی کردن است
از پاییز کام می‌گیرد میچشد طعم گس خرما را....
در بلندای یک فرهنگ لبریز از سرور،
بیا تا بشکنیم سکوت یکساله‌ی لبهای یلدارا
بیا یک بوسه‌ی طولانی مهمانش کنیم
طولانی‌ترین یلدا هم با بوسه‌ی (((نور خورشید
بیدار میشود...
یلدا، زیر گرسی
در شیرینی هندوانه
در خنده‌های پسته‌های پیاله‌های فیروزه‌ای
پنهان است...
یلدا، چله‌نشین من و توست
بیا عاشقانه حیاتش کنیم
انارمهر را در کاسه‌ای بریزیم و در نگاه هم
شرابش کنیم...
شب عشق است انتهای خیابان آذر
چندقدمی چهارشنبه‌سوری و نوروز
کافی است عاشق باشی
راز شب چله همین است
انار دلت ترک بخورد مثل انار ترک خورده‌ی شاخه‌ی
درخت...
بیا کاسه‌ای آب پشت پاییز بریزیم
بیا جوجه‌هایمان را بشمریم
بدرقه کنیم پاییز را...
اله مهر شویم و سیب را در دستهای یلدا بگذاریم
به شوق زمستان، حافظ خوانی کنیم و تعبیرش را از
((ننه سرما)) بشنویم
شهر یاران بود و خاک مهرباتان این دیار
مهربانی‌کی سر آمد؟ شهریاران را چه شد؟



با نهایت تأسف و اندوه خبر درگذشت استاد فرهیخته؛ پروفسور بهرام بهرامیان را دریافت کردیم. براستی از دست دادن نیکویاری گرانقدر چون استاد بهرامیان، ضایعه ای بزرگ برای جنبش ملی گرایی پادشاهی خواه می دانیم. با گرامیداشت یاد و خاطره ایشان، این غم جانکاه را به همه ایرانیان، دوستان، آشنایان و خانواده استاد تسلیت عرض کرده و در ادامه، بیاتیه ای که آوای ملت ایران بدین مناسبت منتشر کرده است را هم‌رسانی می کنیم.

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

بیاتیه آوای ملت ایران و شورای هماهنگی به مناسبت فقدان استاد فرهیخته، پروفسور بهرام بهرامیان

هم‌میهنان گرامی،

با اندوهی جانکاه خبر عروج نابهنگام استاد برجسته و سیاست‌مدار روشن‌نگر، پروفسور بهرام بهرامیان را به آگاهی شما می‌رسانیم. در زمانی که میهن عزیزمان بیش از هر زمان دیگری به خرد، دوراندیشی، و هدایت پیشگامانی چون او نیازمند است، فقدان این شخصیت کم‌نظیر ضایعه‌ای بزرگ و جبران‌ناپذیر برای ملت ایران است.

پروفسور بهرامیان نه تنها یک اندیشمند و سیاست‌مدار، بلکه معمار طرح‌های عملی برای دوران گذار و بازسازی ایران بود. اثر ارزشمند ایشان با عنوان «**کتاب فیروزه ای**»، که به دلیل جلد فیروزه‌ای آن به این نام شهرت یافته است، همچنان به عنوان یک منبع بی‌بدیل در حوزه راهکارهای دوران گذار به سوی دموکراسی و بازسازی ایران آزاد و آباد شناخته می‌شود. این کتاب سندی از بینش ژرف و عملی او برای آینده ایران است؛ از ارائه نقشه‌راه دوران گذار تا برنامه‌ریزی برای تثبیت ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران.

پروفسور بهرامیان به عنوان مشاور مستقیم محمدرضا شاه پهلوی، نقشی کلیدی در هدایت سیاست‌های ملی در دوران پرتنش ایفا کرد. او با دانش و بینش استثنایی خود، پلی میان نیروهای ملی‌گرا و دستگاه سیاسی شاهنشاهی ایجاد کرد و در بحرانی‌ترین لحظات تلاش کرد تا با اصلاحات بنیادین، از فروپاشی کشور جلوگیری کند.

امروز، وظیفه تاریخی ماست که میراث او را زنده نگه داریم و افکار و اندیشه‌های او را به واقعیت بدل کنیم. راه او، که در هم‌راستایی با آرمان‌های شاهزاده رضا پهلوی قرار داشت، مسیری به سوی ایرانی آزاد، متحد و دموکراتیک است. ما، که افتخار همراهی با این استاد فرهیخته را داشته‌ایم، خود را متعهد می‌دانیم که آموزه‌های او را ادامه دهیم و برای او، نه تنها به عنوان یک اثر «**کتاب فیروزه‌ای**» همبستگی و اتحاد نیروهای سیاسی و اجتماعی، همچون او پیشگام باشیم. مکتوب، بلکه به عنوان مشعلی فروزان، ما را در این راه دشوار هدایت خواهد کرد.

یاد و راه پروفسور بهرامیان برای همیشه در قلب‌های ما زنده خواهد ماند. باشد که ما نیز در سایه اندیشه‌های او، به ساخت ایرانی آزاد و آباد یاری رسانیم.

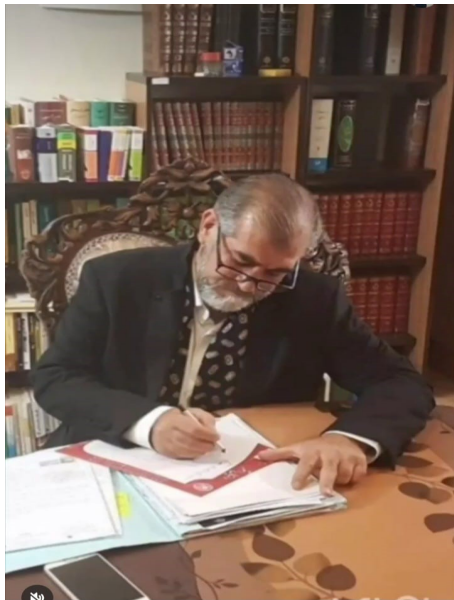
آوای ملت ایران و شورای هماهنگی

زات و گوهر قانون چیست؟ (بند سه)

ستون آزاد

بزرگوار استاد دانیال استخر

بزرگوار استاد دانیال استخر، دادفر دادگستری، دانش آموخته داتیک و فرزانش (حقوق و فلسفه)، تا پایه استادی هستند. کوشندگی های سیاسی، فرهنگی و هازمانی اش را از سال ۲۵۵۰ شاهنشاهی در مبارزه با دستگاه ستمگر اسلامی آغازیده و بارها دستگیر، شکنجه و زندانی شده اند. ایشان تاکنون چندین نسک درباره داتیک، فرزانش و چکامه نوشته اند. استاد استخر؛ استاد دانشگاه و دادفر (وکیل) دادگستری بوده، و برای کوشندگی های سیاسی، ۷ سال است که ناچار به ترک میهن شده اند. ایشان پیکارگری خستگی ناپذیر، پادشاهی خواه و میهن پرست است.



رودخانه هازمان انسانی (اجتماع انسانی) باید با کمک و یاری هموندان پیش برده شوند. از این روی، با داشتن یک قانون خوب و کارآمد، گره کار زندگی هازمانی گشوده نخواهد شد. از نگاه همسته (از نظر کلی) همه شهروندان یک کشور باید قانون را بپذیرفته و آن را پیراپایی (مراعات) کنند. پس، داشتن یک قانون کارآمد، و مردمانی قانونگرا، بخشی از روند انسانی برای آسودگی و گشایش گره های پیش روست. این دو نیز به تنهایی بسنده نیستند بلکه در کنار آن ها باید کارگزاران درستیگری برگزیده شوند تا بتوان به پیشرفت و نیکبختی یک ملت امید بست.

سه-۵. از آن جایی که گوهر و زات قانون، از نگاه هازمانی اینگاره ای-آرزوهای (فرضی-اعتباری) است، بدین روی، باید سه ستون برای برپایی سازه ی فرمانروایی در یک کشور خوشبخت بنیان گذارده شود. ستون نخست، نهادینه شدن و داشتن یک قانون خوب و کارآمد است. ستون دوم، مردم پزیرا و قانونگرا هستند، و ستون سیم، گزینش کارگزاران پاکدست و درستکار هستند. نبود هر یک از این ستون ها، سازه و سقف فرمانروایی و هازمان انسانی را فرو می ریزد و مایه ی آشفتگی، درهم ریختگی، پس رفتگی و بدبختی یک ملت، کشور و دولت می شوند. شوربختانه در درازای ۴۵ سال نکبت جمهوری ننگین اسلامی، که ستون های سه گانه کشورداری فروریخته است، ایران از تراز کشورهای رو به پیشرفت به پس مانده های باستانی (تاریخی) افت کرده است.

این نوشتار در شماره آینده دنبال می شود. ..



در بندهای پیشین (یک و دو) زات و گوهر (ماهیت) قانون را از نگاه ادبی و نگارشی و مزدهای بررسی نمودم. اینک در دنباله گفتن قانون را از نگرش هازمانی (اجتماعی) به کاوش می گیرم.

۵- همگان می دانیم که هازمان، بستری پویا و روان دارد و مانند رودخانه ای پرخروش، همواره شاری (جاری) است که هرگز سر ایستادن ندارد. رود هازمانی، یک برتری بزرگ دارد که رودهای زمینی کمتر دارای آن هستند، و آن سرود هستی بخشی است که می تواند بستر و گزرگاه خویش را دگرگون کند و بستری نو و گزرگاهی تازه بسازد. نوینو شدن بستر رودخانه ی هازمان و زندگی این نکته را به ما یادآوری می کند که در این رودخانه هر چکه اش (قطره اش) می تواند در نوآوری و شکوفایی هازمان، نقشی برجسته و ارزنده داشته باشد.

یک-۵. قانون در بستر هازمانی (اجتماعی) به فرآیند به هم پیوسته ای گفته می شود که تا نهادینه نشده ارزش اندیشگانی دارد و همین که نهادینه می شود، ارزش رامبردی یا کاربردی (تاکتیکی یا تکنیکی) پیدا می کند و خودش می تواند بستری نو پدید بشمار آید، و در سایه سارش، فرآیندهای دیگری سر بر آورند. برای نمونه: مردم سالاری (دموکراسی) فرآیندی است که تنها در سایه ی قانون خوب و کارآمد بالنده و گسترده می شود و زیر کوبه های قانون بد و ناکارآمد سرکوب و بسته می شود. یادتان باشد اینجا فرنودم (منظورم) از قانون خوب و بد، دیوارکشی و توفیر (تمایز) میان قانونی که دست پرورده اندیشمندان و خردمندان است با یاهوهایی که از سوی دین خویان، آسمانی پنداشته میشوند (احکام الله) ولی با نام قانون از آن یاد می کنند نیست، بلکه فرنودم همه ی قانون هایی است که از سوی انسان های خردمند نهادینه می شوند و چه بسا گاهی ناکارآمد و بد باشند.

دو-۵. با همه ی برتری های آشکاری که گوهر قانون در هازمان انسانی دارد و بایستگی های بودن آن (ضرورت وجود قانون) بر هیچ اندیشمند و خردمندی پوشیده نیست ولی شوربختانه باید گفت که قانونی که نهادینه می شود جان، زبان، دست و پا ندارد و زندگی آن اینگاره ای-آرزوهای (فرضی-اعتباری) است و در بستر

بی هم، تنهایی!

با هم در اوجیم

ستاره ی تابان سیستان؛ رادمان پور ماهک (یعقوب لیث صفاری)

ستون آزاد



بزرگوار دکتر دانیال دانا

جایگاه والای سیستان

میان نخستین تازی – پارسی نگارانی که از یورش بربران بیابان به ایرانزمین یاد کرده و نکته هایی در این زمینه نوشته اند، بیشتر به ستایشگران سینه چاک آن یورش فرهنگسوز برمیخوریم، تا داوران آگاه هردوسونگر!

چراکه ناسازگاران با آن رخداد شوم را بخت بد هرگز یار نشده تا از درد جانسوز توده های له شده زیر دست و پای تبار آدمخوار بنویسند و ستم و سرکوب پیگیر ددمنشان را برشمارند! دو سده زبان پارسیگو را به گناه کاربرد زبان مادری از بیخ بریده اند (عبدالحسین زرینگوب، دو قرن سکوت). با چنین پیشدرآمدی میتوان از ابن یحیی ازدی (۱۵۷ ه. ق) و سپس مدائنی (۲۲۰ ه. ق) یاد کرد و آنانرا پیشاهنگان نگارش دردنامه ی مردم سیستان خواند.

بلاذری (۲۴۰ ه. ق) از پی آنان آمده که "فتوح البلدان" را نگاشته – دینوری (۲۸۲ ه. ق) اخبار الطویل و یعقوبی هم از نخستینیانی شده که پس از یورش شوم تازی، درباره ی سیستان و از برخی گامهای رادمان پور ماهک یاد کرده – بیشتر این نوشته ها از شونده های دیگران سرهمبندی شده اند که کم و بیش دو سده به درازا کشیده تا نخستین نوشته ها به میدان آیند.

تاریخ طبری (پایان سده سوم) و فارسنامه ی بلخی (میانه ی سده پنجم) آشکار شده اند. بسیاری از آنان در جایگاه باورمندانی بی چون و چرا به کیش تازی، به نگارش تاریخی دستکاری شده پرداخته اند که بی هیچ چون و چرایی نمیتوانند داورانی راستگو و درست پیمان شمرده شوند. دمی از خود پرسیده اند: "اندیشمند و تاریخنگار آگاه ایرانی چگونه میتواند در ستایش دشمن خونخوار خویش، اینگونه شیدا و شیفته قلم فرسایی کند، او و کرده های زشت و خونخواریهایش را بستاند؟ دین و آیین و آرمان و فرهنگ هممیهن خویش را به هزار رنگ انگ و بدنامی بیآلاید و... میان ملتها و تبارها و تیره ها در تاریخ، به نمونه ای از ایندست برخورده اید؟"

درد آنجاست که اگر هم میخواست به نگارش گزارشی راست و درست از چند و چون یورش خاتمانسوز بیگانه به این آب و خاک دست یازد، بهای سنگینش را به بهای جان خویش باید میپرداخته – نوشته اش هم از میان میرفته تا به دست امروزیان نرسد! آخوند ناپاک طابران با تن بیجان پیر فرزانه توس به گناه نگارش شاه نامه های پارس، چه کرد؟ بنابراین چه از سر باور و چه از سر ناچاری و ناباوری،

بزرگوار دکتر دانیال دانا مهرورزیده و این نسک ارزنده را که فرآورده کوشش های علمی ایشان است؛ بدون هیچگونه چشم داشتی برای چاپ در "برای ایران"، در اختیار ما نهادند. انجمن ما با قدردانی و سپاس فراوان از ایشان؛ بخش هایی از این نسک ارزشمند را برای خواندن و بدست آوردن آگاهی از سرگذشت میهن پرست آزاده ای چون؛ رادمان پور ماهک، در برابر شما خوانندگان گرامی قرار می دهد. سبک نوشتاری به پارسی روان بوده و بسیار کوشیده شد تا از بکاربردن واژه های انیرانی خودداری گردد. انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

بسیاری از این نوشته ها با برخی گزارشهای یهودیان یا مسیحیان دور و نزدیک آن دوران، خود به خود هماهنگ و دمساز از کار درنمیآیند (شنیدنی اینکه شیعه ی شنیعه، نگارش و کاربرد دبیره ی پارسی را که با بدآموزیهایی تازی آمیخته، برای آنان بزه میشمرد کلا و کيفری داشته سنگین و هرازگاه به بهای جان! بنابر این هممیهن یهودی به نگارش رمزگونه ی راشی پرداخته و دردمند مسیحی به دیگر زبانها چون آشوری، آرامی، سریانی، ارمنی مینوشته – هرگز از یاد نبریم، که هم اینک رو در رو دارید و میخوانید، با وات (حرف) تازی به واژگان پارسی نوشته شده – تلاش نگارنده در کاربرد واژگان پاک پارسی به جای خود – ولی میانگین بالای زبانی که در خانه با خانواده و در کوچه و خیابان با همزبانان میگوئیم و میشنویم، یا مینویسیم و میخوانیم، آلوده به زبان بیگانه ایست که کم به ما بد نکرده! کیست پهلوان بیتایی که میانمان برخیزد و خستگی از جان ۱۴۰۰ سال بدی بزدايد؟). گواینکه نگارندگان باختر در بررسیهای خویش، هرازگاه لغزیده اند، ولی کمتر به گمانه پرداخته و در راه راستی کوشیده اند. انگیزه های یورش بربران بیابان به ایرانزمین را از پنجره ی نگاه خویش به کیش تازی وارسیده و تلاششان موشکافی ی پاکدلانه از رخدادها بوده (ارزیابیهای بیطرفانه). چنانچه در گنج خسروان یا از زبان بسیاری چون (ماسینیون، پیتر و شوفسکی، دایکانوف، داندامایف، کربن، زرکوب، لوئیز، توماس نوبل، روتون، هورانی، موری، براون، ولتر، جرال، تولستوی و...)، انگیزه ی ریشه دار آن یورش را در رشگ و آزمندی و گرسنگی ی تازی دیده اند. شپیلوگل و کاتوزیان در این زمینه از "کاستیهای زیستی – فرهنگی و نادمسازیهایی ریشه دار با ساسانیان یاد کرده اند، ریچارد فرای، پیتر ویلیام، جرجی زیدان و هرازگاه ابن خلدون و چندی دیگر، آن ریشه را در چپاول و باجگیری و سودجویی یافته و از ریشه های دیرین پارسی ستیزی و پان عربیزم کور یاد میکنند. ادامه در ص ۱۱

آموزش و پرورش رایگان و باکیفیت، از دبستان تا دانشگاه حق همه ایرانیان است!

در پریشان آبادی چنین آشفته، سخن از دلاوری سیستانی در میان داریم از تبار آرین و باورمند به تاریخ کهن بوم و بر و فرهنگ زیبایی پارس که نام راستینش، بوده **رادمان پور ماهک** – هر چند گله ی گمرهان خانگی برتر دیده اند او را "**یعقوب لیث صفار**" بخوانند و تاریخ این آب و خاک را به همین نام ساختگی آلاینند! بیگمان شرمنده از کاربرد نام و واژه ی پارسی یا هرگونه وابستگی ی به فرهنگ دیرپای این آب و خاک بوده اند – هر چند بسیاریشان را زادگان همین مرز و بوم میشناسیم!

کمتر نگارنده ای دلی داشته پیشینه ی تابناک رادمان را همانگونه که بوده و رخ داده، به آیندگان نشان دهد! چرا؟ انگل بیگانه ستایی ی سر برکشیده از هر اسی ریشه دار، روان آسپیده ی توده را از بیخ و بن پریشیده تا از راستگویی در برابر بدکیش دست پرورده ی اهرمن بپرهیزد و جز سود خویش، به هیچ نکته ی دیگری نیندیشد! از پریشان آباد ملانکولان دردکش، چیزی شنیده اید؟

چنینست که شیفته ی بدکیشی، ۱۴ سده به دروغ و نیرنگ و ناراستی و چند رنگیگری به آیین آفتاب پرست خو کرده و خوش خیالانه اینگونه گمراهی را "زیرکی" انگاشته! – پدیده ای ساخته و پرداخته ی آخوند بدآموز که در پایان روند ننگین ۴۵ ساله و روشنگریهای پسین، گام به گام دارد فرو میریزد تا آگاهان بیدار فردا (نسل زی یا زد) به درمان بیماران خورد و کلان درد پردازند.

با امید به اینکه تلاش پیش رو، گره گشای گره ای شود هر چند کوچک و ناچیز – تلاشی بی پیرایه در تاریکستانی که بدی در آن از سر ناچاری بر نیکی چربیده – تلاشی در جستجوی یافتن کورسوی روشنایی و شناخت درد پیشینیانی که با آرزوی دیدن فردایی بهتر، چشم از هستی فرو بسته و رفته اند. تلاشی در فروریزی ی پرده ها و نمایشگر آمیزش گمرهان با خودپرستی و بیگانه ستایی! – تلاشی کلیدی و نیازمند دآوری ی هرکه به راستی ایرانست!

در فرازی اینچنین، سخن از سیستان رستم دستان و هیرمند خروشان در اینسوی ایرانزمین در میانست. این "Haeto-menet" هانتومننت دو همانگونه به هم گره خورده و یکی شده اند، که میانرودان و شهبان تیسفون و پاسارگد در دیگر سوی آریابوم که تا کاشغر و ریم و باکتریای کهن پیش میرفته یکی شده اند (گوشه های خاور و باختر کهن دیار پارس).

در دوره های باستانی، شماری از تبار سکاها از پیرامون آمودریا و سیردریا (سیحون و جیحون) به این سرزمین کوچیده اند (سنگنبشته های دوران آکامنید، هخامنش). پیرو درگیریهای فرهاد سوم اشکانی با بازماندگان سلوکیان (جانشینان الکساندر مقدونی که افزون بر شش دهه در ایرانزمین مانده و فرمان رانده اند)، از همیان یاری جسته اند (۱۲۹ پ. م). از نخستین روزهای بالانشینی ی ساسانیان، دلیران تنگستان و سیستان و زابلستان تا آنسوی کابل و قندهار، مرزداران ایرانزمین شمرده میشده اند (اردشیر پاکان، پدر خاندان ساسان، ۲۴۱-۲۲۶ سال پس از رخداد چلیپای ایرهشلم).

پیشینه و نژاد و فرهنگ مردمان سیستان، آمیخته ایست از جوانمردی و بزرگ منشی و میهماننوازی و میهندوستی که یادگار کهن روزگاران، نزد بومیان آریابوم بوده و خواهد بود. مردمی آزاده که با همه ی بزرگواریها و فروتنیهای سرشتی، در برابر یورشگر زورگو همیشه پایدار مانده و به پدافند از آرمان خانه و خانواده پرداخته اند. فرزندان دلیر رستم، امروز کیانند و چه دارند و چه میکنند؟ خود دانید! بر یکایک ماست تا دردشان را به جان داریم. پیر فرزانه ی

توس در خداینامک و همچنین شاه نامه های پارس (نه نامه ی شهبان) از "ازادسرو" در این خاک زرخیز یاد کرده که پیوندی داشته با رستم دستان – "کوشان" خوانده میشده و جایی دارد ویژه در فرهنگ زیبای خانگی.

یکی پیر بُد نامش آزادسرو که با گرده و سهل بودی به مرو دلی پر ز دانش سری پر سخن زبان پر ز گفتارهای کهن کجا نامه ی خسروان داشتی تن و پیکر پهلوان داشتی به سام نریمان کشیدی نژاد بسی داشتی رزم رستم به یاد بگویم سخن آنچ ازو یافتم سخن را یک اندر دگر بافتم آتشگاههای کواجا از یادگارهای روزگار بلندپایگان این سرزمین سرسبز انباشته از جنگلهای فراوان بوده – فرهنگ شهریگری در این تکه از خاک پاک ایرانزمین به دوران گر شاسب کیانی باز میگردد که آگاهان آنرا جایگاه پدیداری ی سوشیانس رهاننده شناخته اند.

هنر کشت و برداشت پربار این سرزمین تا دوران یورش مانگولهای آسیا نیز همچنان بارآور مانده و زیانزد همگان بوده (ز یک تخم برخاست هفتاد تخم) – خشکیدن آبراهه ها و وزش بادهای شنزای آلوده، این سرزمین زرخیز سرسبز را خشکانده – شنیدنی اینکه واژه ی "بلوچ" در شهنامه آمده که بر راستای دانش تبارشناسی، به آریاییان کهن میرسد. پیرو نوشته ی سر

پرسی سایکس: "آنان زنان و مردانی آزاده و سربلندانی نیک آیین بوده اند، زیباچهره و درشت پیکر، توانا و میهندوست." (سفرنامه ی ژنرال سر پرسی سایکس، افسر توپخانه ی ارتش بریتانیا - ۱۸۶۷-۱۹۴۵، فرزند کشیش سایکس وابسته به کلیسای انگلیکن در دربار شهبانو ویکتوریا، کنسول انگلستان در کرمان و سیستان ۱۸۹۸، فرمانده پلیس جنوب ایران ۱۹۱۶ که همراه همسرش "والا" سالها در کرمان و بلوچستان و سیستان و شیراز ایرانمان زیسته اند. برگردان مانی صالحی، همچنین تاریخ ایران، تقی فخردایی گیلانی).

در پیشینه ی فرهنگ پیشدادی – کیانی چنین آمده که نخستین سفر شهنشه جمشید پیشدادی به سیستان در یادها مانده و این سرزمین نزد ایرانیان باستان از جایگاهی ویژه برخوردار بوده – هزار افسوس که در روزهای ی پایانی ی دستگاه راشدین بغداد (علی)، یورشگر تازی بر آن چیره شده و گند بیگانه در خانه ریشه گرفته – (زبانشناسی ی پارسی، کشیش سنت کلر تیزدال، ۱۹۰۲، دانشگاه لندن).

) Modern Persian Conversation – Gramer, by The Rev W. St. Clair-Tisdall. M. A. Printed in London Heidelberg, 1902, pp 113-114).

نگاهی به روزگار و چند و چون برخورد ویرانگران تازی با مردمان سیستان میتواند جایگاه فرهنگ توده ها و واکنشهای آنانرا در برابر یورشگران بیگانه بهتر نشانمان دهد. آذر آرک (نامواژه ای پهلوی) از نخستین کسانی بوده که از سوی سرکردگان بغداد (خلافت تازی)، سالها بر مردم سیستان فرمان رانده – طبری و ابن اثیر از "حمزه" یاد کرده و نام پدر وی را "آترک" خوانده اند که سال ۱۷۹ ه.ق بر سیستانیان فرمان میرانده – از خاندان "شاری" بوده که از دیرباز بر سرزمین خراسان چیره بوده اند.

ادامه در ص ۱۲

بهداشت و درمان باکیفیت و رایگان حق همه ایرانیان است!

زید بیهقی (ابن فندق) او را "حمزه ابن آزرک" از دهگنان سیستان خوانده و افزوده: "آذر یا آتش از ریشه ی اوستا و آتور پهلوی برآمده که نام یکی از ایزدان مزدیسنا است (تاریخ دولت صفاریان، حسن یغمایی، برگ ۶۰). پیرامونیان آذر، ایرانیان درگیر با دستگاه بغداد بوده اند. همینکه به سیستان رسیده، مردم او را "سردار ملی" خوانده اند.

کم و بیش پنج هزار تن از همدان وفادار را در فرازی با خود همدست کرده تا بر خلیفه ی نایکاران بشورد و سیستان را از تن بغدادنشینان سوا کند (تاریخ سیستان، ملک الشعرا ی بهار، برگ ۱۵۸). رستاخیز آذر به گوش سرکرده ی بغداد در خراسان رسیده (علی ابن عیسو). پسر خود را به جنگ وی فرستاده – نماینده ی بغداد گریخته تا مردم به ریش سرکرده ی آبرو باخته ی تازی بختند و سرایندگان زبردست، چکامه ها درباره اش بسرایند. توده های اینجا و آنجا هم بر سر کوی و برزن آن سروده ها را سر زبانها انداخته و هرچه فراگیرترش کرده اند. آذرک از دریافت مالیات چشم پوشیده تا گریبان بغداد را سختتر بفشارد.

سرکرده خراسان به خلیفه هارون نارشید نوشته و چاره جویی کرده – ارتش ۳۰۰۰۰ تنی ی آذرک به دسته های ۵۰۰ تنی رده بندی شده و هریک به یکانهای بایسته تاخته اند. هارون در دیداری از ری "هرثمه ابن اعین" را به سرکردگی ی خراسان فرستاده (۱۸۹ هـ.ق، تاریخ دولت صفاریان، حسن یغمایی، برگ ۶۲). آذرک به گرماگرم زد و خورد با فرستادگان هارون، به وی نوشته:

"من مردم را در شناخت خدای راستین یار و یاور شده ام تا با عاملان تو برای تصرف ملک تو بجنگم. رغبت به دنیا، جاه طلبی و بدنایمی نباشد. بلکه برای بدسیرتی و خونریزی و مالتسانی و بدکاری ی ایشان مذموم است (جنبشهای دینی در ایران، غلامحسین صدیقی، برگهای ۷۵-۷۴). آنچه از جنگ من با کارگزارانت به گوش تو رسیده، نه از آن روست که در ملک غصبی با تو سر منازعه دارم یا رغبتی به دنیا در دلم باشد، که بدین وسیله میخوام بدان دست یابم و در این کار برتری یابم، حتی با آنکه بد سیرتی عمال تو در رفتار با زبردستانشان چنان بر همه آشکار است که معلوم همگان شده، من در سرکشی بر آنان پیشی نجسته ام. آنچه از احوال خراسان و سیستان و فارس و کرمان بتو رسیده، مرا از سخن در این باب رها میکند." (هنگامه تاریخ، جوان بهمنی، پوشینه ۲، برگ ۷۰۶).

این گمانه میان مردم در پیچش بوده که ارتش روم به زودی سرزمینهای پیرو کیش تازی را درخواهد نوردید. هارون، داستان سیستان را به فردایی دگر نهاده – ولی پس از چندی رو به خراسان نهاده تا فرزند خویش (مامون) را روانه ی سیستان کند.

در بازگشت به توس رسیده و پیشنهاد فرمانبرداری از آذرک و درخواست یاری و همزمان بر خورداری از همنشینی را پیش کشیده تا او را به فرمانبرداری وادارد. آذرک آن پیشنهاد را نپذیرفته و آماده ی جنگ شده – همچنین افزوده: "این آخرین جنگی است که تکلیف او، خوارج یاغی و خلافت بغداد

را یکسره خواهد کرد! در پیام پایانی از یاران درخواست پشتیبانی کرده که همه او را پذیرفته و همدل شدند اند (هنگامه تاریخ، جوان بهمنی، پوشینه ۲، برگ ۷۰۹).

نوید خوش آرایش سپاهی کارآزموده به سوی خراسان همزمان شده با مرگ هارون که در سناباد به گوش همگان رسیده و آذرک در واکنش گفته:

"خداوند جنگ با دشمن را به گاهانی دیگر نهاده و برنامه ی رفتن بیگانه از خانه را رها کرده!" کسی نمیداند آن آتش پر شرار چرا و چگونه در درون آذرک رو به خاموشی و سردی نهاده و کارزار میهنی را رها کرده و به آنچه که فراهم آورده، بسنده نموده تا پیگیری ی نبرد پایان دهنده را سرنوشت ایرانزمین به دست رادمان پورماهک و همزمان دلیر وی بسپارد! نیک سپرده که خود به خود رخدادی است شنیدنی و ماندگار در تاریخ ایرانمان.

پیشینه ی رادمان پورماهک

نوجوان سرسپرده ی فرهنگ و زبان خانگی، دلداد و شیفته ی آرمان کیش مزدیسنا، آزاده ای سیستانی با ریشه ی مهری گران به میهن، بیزار و آزرده از دیوان ژولیده موی تازی در خانه ی سیستان – به جان باور داشت جوشیده در جان رستم دستان است و چکیده از یاد شهنشه جمشید جم و گرشاسب پیشدادی. به جای جای آریابوم و نامهای مانای سروران این آب و خاک میباید و به تبارش مینازید و به جان میکوشید خانه ی نیاکانی را از گند بیگانه بپالاید – بی پروا سر در همین ره نهاد و شد نام مانای تاریخ، نزد آردیخواهان بیدار ایرانزمین.

هر بامدادی به کوبش هر پتکی بر سندان، شانه به شانه ی پدر و دو برادر جوانتر، کنار کوره ی داغ افشان در گوشه ای از کوی رویگران شهر زرنگ (زرنج، شمالشرق خاش)، تکه های تقیده ی آهن را به خشمی فروخورده از اینسو به آنسو میکرد و دوباره به گازگیر آهنین بلند از کوره ی سوزان برون میکشید تا هرچه تواناتر بر سندان سنگین نهد و دوباره بکوبد تا بشود آماده ی پذیرش روی افشانی، دمام در اندیشه ی ایران بیمارش میبود. سرگردان و جویان در یافتن درمانی کارا و پاسخگو به نیاز همگان. با کوبشهای داغ و تلاشی پیگیر به شامی دیگر میرسید تا کارمزدش نانی شود برای خانواده ای کوچک و دلبنده. به گرماگرم کار داغ و بنگ بنگ کوبشهای بی ایستا، کوه دردی گزنده از یورشگری دریده جان و روانش را دمبدم نیش میزد و درونش را میگزید.

افزون بر دو سده میشد ننگی سنگینتر از همه ی کوههای جهان بر پهنه ی ایرانزمین بر شانه ی سیستان زیبا، ولی آلوده سنگینی میکرد. همگان را از ریز و درشت و پیر و جوان به اندوه نشانده و خمانده بود! جان مردم به لب رسیده و به پنهانگاه هر شب و روز و گاه و بیگاهی، سخن از رستاخیزی چنین و چنانی میانشان میپیچید و ورد زبانشان بود، بی آنکه کسی نشانی از آن دادخواهی میان بیدادگران ببیند!

ادامه در ص ۱۳

هر که لب ترکانده بود، سرش بیدرنگ سر دار دادن آویخته بود! چه سود از خشم فروریز درونی گزان، آنگاه که گامی کارای فروریزی از توده های خشمآگین نبینی؟ جان سخت جوان گویی شده بود تکه سنگی سرد و بیخون!

رادمان بلندبالای کشیده ی ورزیده با ماهیچه های خوشتراش و پخته ی تابدار میان پیرامونیان دور و نزدیک همتایی نداشت. سر و گردنی بر همسالان و همسنگان سر مینمود. خشمی دمان از چشمان تیز سیاهش دماند زبانه میکشید - دردی فروخورده از گوشه های رخسارش فرو میریخت تا روان سنگین آزردہ را هر بینشگر هشیاری، ناخوانده دریابد.

رادمان گندمگون نیکرخ با موهای بلند سیاه رخشان، در پیشبند چرمین آهنگران، گاه و بیگاه لابلای کار سخت، بی هیچ انگیزه ای به آیین ماران در خود میپیچید و نمیدانست چه میخواهد و چه میجوید! شاید خود هم نمیدانست چرا اینچنین است؟

به اوج خاموشی ی درون و کوبش پیگیر پتک و بنگ بنگ دماند، به پیچاپیچ شرمی گزان از نیش زهرین روز و شب، به خاموشی از خویشتن خویش میپرسید: چه باید کنم؟ از کجا بیاغازم؟ هفده ساله جوانی بر ازنده بیش نبود، ولی گویی بار سنگین دو سده ننگ زادگاهش را به تنهایی باید بر دوش میکشید!

دریا دریا توان بود و خرمن خرمن باور با آرزوهایی دور و دراز در آفرینش رستاخیزی پایان دهنده به دو سده شرم ایرانی! بیزار از بربران درنده که از آنسوی مرزهای خاور آریابوم، یورش آورده و زادگاهش سیستان رستم را در اینسوی کشور آلوده و هرات را هم به گند خون کشیده بودند! - و گویی هر شبی که سر بر بالین مینهاد، همه ی بار بدنامی را به تنهایی بر دوش خویش میدید و به خوابهای خوش، خیزشهای آنچنانی به سر میبرد. خوابهایی انباشته در خروشی فراگیر و فروریز هرکه بیگانه با سیستان و سیستانی بود! در خود میلید تا بامدادی دگر برخیزد و پرسه زن جنگل آرزوهایی شود که روز و شبش را به هزار رنگ میآراست! دنبال درمانی بود بر دردی که مردمش را میآزرد و او را گویی بیش از همه. روزی، جایی به گونه ای باید چاره ای بر دردی فراگیر میجست و شهکار رستن از دام اهرمن را بر سندان سرنوشت میکوفت! کوبش بر سندان آهنگری - مسگری -

رویکری را نیک میدانست، ولی این کوبش کجا و آن کجا؟ در آهنگ یکنواخت پتک کوبان، خیره ی پدری نگران میهن، ولی گرم رویگری، کنار کوره ی داغ با خود زمزمه میکرد:

"چگونه میتوانم سر و جان دشمن دریده را چون پاره های همین تکه های بیجان آهن به این پتک و سندان له کنم؟ کی میتوانم آریابوم را از چنگ دیو بغداد به در آرم و پتیاره را در همین کوره سرخش کنم؟ چه کسانی را با کدام دست توانا میتوانم در ستونها و یکانهای رزم فروکوبم سازمان دهم؟ چگونه و کی و کجا و هزاران پرسش خورد و کلان خاموش بی پاسخ از ایندست جانش را میخلید و روانش را درمینوردید!"

چنان بود که گویی هرچه سختتر بر سندان میکوفت، دشمن دریده ی آب و خاکش را لهیده تر میخواست تا دستان خستگی شناس توانایش را پر توانتر فرود آرد و بربر بیابان را سختتر کوبد. باید آنانرا میروفت و از خانه ی ایران میراند! ولی چگونه؟ به

دمادم کوبشهای پیاپی و شرار آتشین کوره ی داغ، به گمانه های سوزان میسوخت و پی چاره میگشت. در تنهای خشمآگین و اندیشه جوان خویش، میاندیشید:

"کاش میتوانستم دانه دانه شان را در شرار همین کوره، سرخ سرخ کنم؟ هرچه سرختر بتابانم تا رنگ و رویی دگر گیرند و بتوانم به دلخواه، پیچ و تابشان دهم تا بشوند آدمیانی همسان دیگران آشنا با مهر و پاکی و درستی؟ نه خودفروختگان ارزانجان لهیده در آرمان بربران بیابان که سربلندان کیش ابلیس بدکاره اند!"

شگفت از کار روزگارمان که شیفتگی ی نگارندگان دل و دین باخته مان به تبار بدکیش تا آنجا زور آور شده که جان و دلی برایشان نمانده تا از دوران کودکی و جوانی ی ستاره ی تابناک آسمان میهندوستی ی ایرانی، گفتنیها را برای آیندگان بگویند و بنویسند. پدر ترس بی پیر بسوزد، شاید هم ننگ نان به نرخ روز خوری گریبانیشان را گرفته تا جز یاهو های بتان پلید نبافند و گذشته را تنها از پنجره ی بدکیش و بدکیشی بنگرند!

چنین بوده که گوشه های زندگی ی پر فرود و فراز نخستین فرمانده ارتش خودساخته ی ایرانی رادمان پورماهک که بر ناپاکترین دشمن خانگیان شوریده، در تاریکی گذشته! - پاسخ به بسیاری پرسشها به گمانه زنیهایی نه چندان کارا انجامیده و به هزاران شاید و نشاید دیگر! با اینهمه، آشنایی با پیشینه ی پهلوان همزاد رستم دستان را به بازبینی ی برخی نشانه های اینجا و آنجا وانهیم که خواسته ناخواسته از دیروزیان به امروزیان رسیده - رشته ی سخن را با بدخواهان فرهنگ خانگی پی گیریم که او را "یعقوب لیث صفار"، خوانده اند - ولی در گزارشی دانشگاهی نام راستینش را "رادمان پورماهک" یا "رادمان مهکان" میخوانیم (گزارش دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۹ دی ۱۳۸۹).

هشتم دیماه هر سالی در ایران، بزرگداشتی برای ثبت ملی ی آرامگاه رادمان، در آیینی ویژه میان سیستانیان انجام میشود که گویا به نخستین گام پس از پیروزی بر سیستان، شهر زادگاه خویش باز میگردد. بزرگ روزی که زرنج را به پایتختی در فرارود (ماورالنهر) برگزیده و نزد سیستانیان تا دهه های گذشته نیز پیگیر بوده - شگفت از کار روزگار بازیگر! یادمانه ای خوش از رستاخیز ابرمردی در برابر دشمن سیستانی که به ۱۲ سده پیش باز میگردد، همان اندازه میان مردم زنده مانده که کیش بیگانه در این آب و خاک بدی گسترده و هنوز نمرده!

تاریخ سیستان، زادروز رادمان را هشتم دیماه سال ۲۱۸ خورشیدی ی یزدگردی در روستای نیست، کنار شهرک کارنین (قرنین)، نزدیک زرنج یاد کرده که با برخی دیگر نوشته ها همخوان نیست (زرنج که امروز شده بخشی از افغانستان) - شهری زیبا در دل سیستان خفته در جنگلهای سرسبز خوش آب و هوا که روزی زادگاه فرهنگ کهنمان شمرده میشد.

واژه ی "راد" بخش نخست نام راستین وی در زبان پارسی، برابرست با بخشنده و جوانمرد دست و دلباز، آزاده و بزرگواری مانند رادمهر و رادبه و رادمند و رادمرد و رادمنش. رادمان همچنین نام یکی از سرداران داریوش هخامنشی و نام یکی از فرماندهان یکان سوار در ارتش ایران دوران خسرو پرویز بوده - این نامواژه برابر با شکوه فروتنی و آدمیگری یا فرمانبرداریست که همه در "رادمهر" یا رادمان میگنجند. ادامه در ص ۱۴

هرچه بر افراشته تر باد پرچم ملی سه رنگ شیر و خورشید نشان ایرانیان، این نماد: جاودانگی، آزادی، آبادانی، صلح، دادگستری و دلاوری!

رادمان پور ماهک ... ادامه از ۱۳

پهلوان رویگرزاده ی سیستانی، سه برادر داشته (طاهر، عمرو و علی پسران لیث) که با پشتوانه ی نام و نشانی از پدری میهن دوست و پیشینیان بیدار خانگی، دسته ی "عیاران" را پی ریخته اند (راهبندی بر کاروانهای وابسته به سرکردگان بیگانه در شهرهای ایرانزمین و یاری به همشهریان نادار و ناتوان - دو سده ای پس از وی، رابین هود انگلیسی نیز در جنگ با دشمنان زادگاهش، همین شیوه را پی گرفته! داستان آیوانهو، تیرانداز زبردست، نگارش والتر سکات در جنگل شروود ناتینگهام در سال ۱۱۹۴ رخ میدهد).

کار عیاری را به گامهای نخست، در روستاهای پیرامون کارنین دنبال میکرده و در فرازهای پسین شهر زرنگ را زیر فرمان آورده تا گام به گام، سراسر سیستان را درنورد. بخشی از دستاورد عیاری را هزینه ی گسترش سازمان زیر فرمان نموده و بخشی را بابت پرداخت مالیاتهای سنگین به مردم بخشیده تا یار و یاورشان شود و از سختیهای روزگارشان بکاهد.

به گرمای گرم زد و خوردهای شب و روز، آرزوی بزرگی را همواره به سر میپورده که چگونه باید ابزار جنگی کارا با دشمن خانگی را فراهم آورد؟ سازماندهی ی ارتشی آراسته با ستونهای رزمی ی سواره و پیاده و هنگهای پشتیبانی و گردانهای آتشبار و منجنیق و دژگشا تا یکانهای آراسته و آموزش دیده ی رهایی و رخنه در دل دشمن و بسیاری دیگر نیازها که از بایستگیهای سربازانی پخته و کارشناسانی میدان دیده و فرماندهانی آزموده سر و سامان میافته - افزون بر اینهمه، لوژستیک و پشتوانه ی توانای مالی باید رهگشا میشده - در برخوردای سزاوار میکوشیده پیشه وران و بازرگانان و مردم کوچه بازار را به یکانهای رزمی گره بزند تا کار را با دشمنی خون آشام هرچه زودتر یکسره کند.

جوانی آزاده و برومند که با برادران هماندیش و همتایان دور و نزدیک، همسنگر شده تا ستیز با دشمن ایرانی را با عیاری (رهزنی) بیآغازد و خوش درخشیده! همه به چشم خویش میدیده و گواه جانفشانیهای شب و روزش بوده اند که نه برای سود خویش، که در یاری به آنان و پشتیبانی از کسانی روز و شب میکوشیده که خواهان برچیدن دستگاه سرکردگان بغداد در سیستان و سراسر ایرانزمین بوده اند. دست در دست تواناترین باورمندان همسوگند، زیربنای سازمانی توانا را پی ریخته و سرمایه اش را هم از کاروانهای بیگانه در خانه به چنگ آورده تا گرسنه ای در سرزمین سیستان نماند.

تنها یادمانه ای که از دوران نوجوانی ی رادمان به جا مانده، به بازی ی نوجوانان (امیر و وزیر) آن روزگاران باز میگردد. سرکرده ی تازی و گماشته ی دیو بغداد در سیستان (صالح ابن نصر)، روزی با همراهان از شکار باز میگشته - شماری نوجوان را دیده که گرد هم نشسته و داغ بازیهای خوش خویشند. پیشکارش را فرستاده تا از چند و چون آن نشست آگاه گردد. نوجوانان بازیگوش از اسبش پیاده کرده و گفته اند: "پیاده باید به پیشکاری سرورت پردازی!" فرستاده بازگشته و داستان را برای سرکرده ی تازی گشوده - سرکرده نزد جوانان رفته - رادمان که این بار بر جایگاه فرمانده تکیه داشته، سرکرده را از اسب پیاده کرده و رو به

فرستاده وی گفته: "پیشکار دانا بمان، تا رستگار هردو هستی باشی!" (منهاج سراج، طبقات ناصری، عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، پوشینه ۱، برگهای ۷-۱۹۸).

خانواده و پیرامونیان، رادمان را از کودکی تا نوجوانی و فرماندهی ی وی بر ارتش کارای سیستان که آزادی ی ایرانزمین را بر پرچمش نگاشته بود، خوب میشناخته اند و او و یارانش را با همه ی جان و روان میستوده اند. بارها از او شنیده بودند که چشم اهرمن و اهرمنزادگان را در این آب و خاک نشانه رفته تا بدخواهان این سرزمین، رمز و راز پیروزی ی مردم را نبینند!

آنان در دستیابی ی رادمان به خواسته هایش باید همکاریهایی فراخور با وی میداشته اند. چرا که گام به گام گواه نوآفرینیها و گسترش خرد سیاسی و آگاهیهای بیمانند رزمآوراناش بوده و به آینده ی روشن آن گروه برومند دل بسته بودند (تاریخ سیستان از تازیان تا صفاریان، ادموند کالیفور، برگردان به پارسی حسن انوشه، برگ ۲۳۳).

سه برادر، فرزندان برومند رویگر سیستانی از لایه های پایین توده ی شهری به میدان آمده اند. پدر رادمان مردی بوده ساده و بی آرایش - پسران بی باک، دکان پدر را کرده بودند جایگاه تبار جوانمردان زرنگ. هم در کارگاه، فن و هنر رویگری، مسگری، آهنگری میآموخته اند و هم از درد توده ها میگفته و هم هنر میهنداری را با دیگران در میان مینهادند. برادر جوانتر "عمرو" چهارپایان را به این و آن کرایه میداد و گاهی هم به کار بنایی میپرداخت (فیات الاعیان و انیاء انیاء الزمان، پوشینه پنجم، برگ ۴۷۴). گردیزی در این زمینه مینویسد:

"یعقوب ابن اللیث معدل، مردی مجهول و اصل او از روستای سیستان بوده، از ده قرنین. چون به شهر آمده، رویگری اختیار کرده و همی آموخته، به ماهی پانزده درهم مزدور بوده و سبب رشد او آن بوده که هر چه یافتی و داشتی با مردان خوردی و به هر شغلی که بیفتادی پیشرو ناس بودی. پس از رویگری، به عیاری تن دادی، از آنجا به دزدی افتاده و برده داری - پس سرهنگی یافته و خیل زورآور یافته و به تدریج به امیری رسیده (تاریخ گردیزی، برگهای ۵-۳۰۳).

رادمان را یا پیشینه ای اینچنین ساده، پدری بشناسیم چون سردودمان پهلوی که در رسیدن به جایگاه بلند فرماندهی، دانش و فن و هنر سربازی را از تلخیهای پابینترین لایه های روزگار آموخته تا تواناترین پادگانهای دشمنسوز را در دل وفادارترین همزمانش پی ریزد.

یازده سده پس از رادمان، گرد فرزانه ی آلاشت چنان کرده و با کرده های ارزشمندش، شده پیروز روزگار و برانداز تبار پلید دستار و ردا در ایران وامانده ی قجری! چنین بوده که هردو توانسته اند در سایه ی دلیری و آگاهی ی انباشته از پختگی، همآوردان خورد و کلان را کناری زنند و بالانشین روزگار خویش گردند.

تا رستاخیز رادمان در روند شوم ۲۰۰ ساله، جز پاک خرمی در گوشه ای دیگری از خاک پاک آری، آتورپاتکان، همتایی نداشته (پاپک سرخ جامه نبرد با ددان روزگار را ۱۹۹ سال پس از ننگین یورش تازی به ایرانزمین آغازیده، ۲۳ سال با تبار ددان جنگیده و سر به راه ایران باخته - دلیران نیاخاک، پاپک خرمی، بزرگ امید، ۲۰۲۲، ایرهشلوم ایسرائیل).



با سپاس از دکتر دانای گرامی، دنباله این نوشتار در شماره آینده پی گرفته خواهد شد.

دار، شکنجه زندان نابود باید گردد!

کارگر زندانی آزاد باید گردد

کوشندگی سیاسی؛ زندگی! ولی به گونه ای دیگر گفتگو با کوشنده سیاسی؛ بزرگوار حمید معصومی



بزرگوار حمید معصومی زاده ۱۳۳۱، بیش از پنج دهه و نیم از زندگی اش را معطوف به مسائل و مبارزه سیاسی نموده و با بدو تشکیل جمهوری اسلامی، از منتقدین ساختار و استبداد دینی حاکم بوده و با آن به مبارزه پرداخت. در این راه ناچار گشت تا به همراه خانواده و برای ادامه مبارزاتش از ایران به سوئد بکочد. زندگی سیاسی پرماجرای حمید، نمونه ای بارز از سرگذشت بسیاری است که تحت شرایط شدید سرکوب؛ با امید رهایی میهن، ناچار گشتند تا دلپایشان را در ایران جا بگذارند و برای گسترش مبارزه ضد رژیم راه غربت در پیش بگیرند.

بزرگوار حمید معصومی کوشندگی سیاسی را از سنین نوجوانی و با پیوستن به جریان پان ایرانیست آغازیده و در ۵۶ سال گذشته با وجود تغییراتی در دیدگاههای سیاسی اش، اما همواره در طول این سالها، یک ایرانگرا و میهن پرست راستین بوده است. ایشان اینک؛ یکی از هموندان برجسته انجمن پادشاهی خواهان پیشرو هستند و سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری سامانه شاهنشاهی ایران، هسته اصلی کوشندگیهای سیاسی وی را تشکیل میدهد.

پرسش: بزرگوار معصومی گرامی، نخست از اینکه فراخوان انجمن برای انجام این گفتگو را پذیرفتید، سپاسگزاریم. خواهشمندیم برای آشنایی خوانندگان گرامی، کمی از خودتان و سپس از کوشندگیهای سیاسی در چارچوبهای گوناگونی که در آن به فعالیت می پرداختید بفرمایید.

من نیز بنوبه خود از اینکه این فرصت را در اختیارم گذاشتید تا از طریق ارگان سیاسی انجمن؛ "برای ایران"، با مردم ایران و ایرانیان برون مرز سخن بگویم، سپاسگزارم.

در کرمانشاه زاده شدم و در خانواده ای متوسط که پدر و مادر هر دو فرهنگی بودند، تربیت شدم. با وجودیکه پدر و مادرم هر دو میهن پرست و از هواداران شاهنشاه آریامهر بوده و در مراسم سالروز انقلاب شاه و ملت، به سخنرانی نیز می پرداختند؛ ولی از ویژگیهای پدرم این بود که آدم چاپلوسی نبود و در چارچوب کار دولتی و روابط اداری به دنبال کسب مقام و موقعیت نبود و به همین دلیل درگیر می شد و به خاطر همین درگیریهایی که شهرهای گوناگون منتقل می شد. این بابجا شدن موجب گشت تا از داشتن دوست به مفهوم واقعی محروم شوم، اما از سوی دیگر با مردم سرزمینم، در طی سکونت در استانهای گوناگون و یا مسافرتها که در تابستانها داشتیم بیشتر و ژرفتر آشنا شوم. شاید برای شما جالب باشد که بدانید کلاس اول و دوم دبستان را در عراق، کربلا، کلاس سوم را در تهران، چهارم را در اهواز، پنجم و ششم را در بهبهان، هفتم را در تهران، هشتم و نهم را در ایلام، دهم را در مسجد سلیمان، یازدهم را در خرمشهر و کلاس ششم دبیرستان را در تهران، در مدرسه علمیه درس خواندم. از سال آخر دبیرستان بود که کم کم از نظر مالی مستقل شده و پس از اخذ دیپلم به خاطر مشاغلی که داشتم، ناچار به مسافرت به اقصی نقاط میهنم بودم. بنابر این شناخت من از مردم و جامعه ایران نه مبتنی بر شنیده ها، که بیشتر از دیده ها و تجربیات شخصی خودم نشأت می گرفت. ناگفته نماند که پدر بزرگم (از سوی پدری)، با ما زندگی میکرد و دوران کودکیم بسیار تحت تأثیر شخصیت انساندوستانه، مهربان، فداکار، صمیمی ولی در همان حال مقتدر او بودم. با وجودیکه در دوران رضاشاه بزرگ متحمل ضربات اقتصادی شده بود، اما همواره از ایشان به عنوان نجات دهنده ایران، و بنیانگذار ایران نوین، با احترام یاد کرده و از هواداران سرسخت ایشان بودم. از آنجاییکه تحت تأثیر پدر بزرگم بودم تا کلاس دوم دبستان (در کربلا) نماز می خواندم و پس از

آن رابطه ام با مذهب قطع شد.

رابطه خوبی با روحانیت و مذهب نداشتم، بویژه هنگامی که با کتابهای احمد کسروی آشنا شده و بیشتر آنها را خواندم، این قضیه بیشتر در من قوت گرفت. در مسجد سلیمان، کلاس دهم بودم که پان ایرانیست شدم. سال بعد به خرمشهر آمدم، در آنجا پان ایرانیستها از هرکجای دیگری فعالیت کردند و به حجم کوشندگیهای من افزوده شد. در حزب پان ایرانیست دو جریان عمده نفوذ داشتند؛ یکی از سوی دکتر عاملی که نگاهی ویژه و ژرف به ناسیونالیسم فرهنگی ایران داشت و دیگری محسن پزشکیور که فردی قدرت طلب، در نقطه مقابل دکتر عاملی و بسیار به کسب قدرت سیاسی علاقمند بود. من تحت تأثیر اندیشه های دکتر عامری بوده و گارد مخصوص او بودم. از خرمشهر به تهران "مرکز پان ایرانیست ها" آمدم. در تهران با یک پان ایرانیست گرد، سالار جاف (او پس از رویداد ننگین ۵۷ اعدام شد)، آشنا شدم. ایشان دارای نیرویی از پیشمرگه های گرد بود که با حزب بعث عراق می جنگیدند. به پیشمرگه ها پیوسته و پس از دیدن برخی آموزشهای نظامی، شبی پایگاه ما از سوی حزب بعث مورد حمله قرار گرفت. هر کار کردم نتوانستم به خود بقیولانم که تیراندازی کنم. چند روز پس از آن رویداد، سالار جاف رو به من کرد و گفت: "سرور معصومی، شما در تهران بهتر می توانید به کار حزب بپیایید"، چکیده بگویم به تهران منتقل کردند. فعالیت مسلحانه من به سه ماه نکشید و این در سال ۴۹ بود. از کلاس هفتم هشتم دبیرستان بود که به مسائل سیاسی توجه نشان می دادم، اما از کلاس دهم بود که سیاست تبدیل به جزئی جدایی ناپذیر از زندگیم شد.

پ: از آنجاییکه خیلی زود با سیاست آشنا شدید و اینکه در این راستا با انسانهای سرشناسی که در سیاست روز آندوره درگیر بودند در ارتباط قرار گرفتید؛ حالا چه از طریق روابط خودتان و یا از طریق آشنایان خانوادگی، همه اینها از یک سو، و از سوی دیگر به خاطر مسافرت و یا سکونت در شهرهای گوناگون ایران و شناختی که از این راه از جامعه و مردم ایران کسب کرده بودید، اوضاع زندگی مردم ایران در آندوره را چگونه می دیدید؟

سال ۵۰، پس از گرفتن دیپلم، تا رفتن به سربازی، یک چندیامی وقت داشتم. به خرمشهر نزد خانواده رفته و در آنجا با برخی از دوستان تصمیم گرفتیم تا با خرید ماشینی به ایرانگردی بپردازیم. یک روز در جریان این سفر، نزدیکی های میناب بنزین تمام کردیم. خوشبختانه این اتفاق در نزدیکی روستایی اتفاق افتاد. **ادامه در ص ۱۶**

برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران!

سه روز در کنار جاده دبه خالی به دست منتظر بودیم تا ماشینی این دبه را به شهر برده و با بنزین به ما برگرداند. سه روز طول کشید تا این اتفاق بیافتد و این بدان خاطر بود که تردد در جاده بسیار کم بود و هرازگاهی ماشینی رد می شد. ما ناچار بودیم تا غروبها به روستا برویم و شب را در آنجا بگذرانیم. اوضاع این روستا از این قرار بود: همه خانه ها از جنس کپر بودند، یعنی خانه ای کاهگلی و یا آجری اصلا وجود نداشت. تنها یک خانه کاهگلی بود که به کدخدا تعلق داشت. میان ده، گودال بزرگی بود که آب باران در آن جمع می شد و آب نوشیدنی مردم ده، از آب ذخیره باران در همین گودال، تأمین می شد. جمعیت ده کامل نبود یعنی شما مرد نمی دیدید؛ همه یا پیرمرد بودند یا زن و بچه! مردان همه به شیخ نشینها برای به اصطلاح کار رفته بودند. امورات ده از ماهیگیری می گذشت و فصل ماهیگیری که به پایان می رسید، ماهی های کوچولویی که می میماند و قابل فروش نبود، مردم ده چیزی به می افزودند و بالای کپر ها می گذاشتند تا آماده خوردن شود و به آن سوراق می گفتند. شاید به خاطر تغذیه بد و یا کمبود بهداشت بود که از کودک تا پیر گرفته، چهره همه آنها پوشیده از شیار و ترک بود. در آن ده تنها یک بز وجود داشت که متعلق به کدخدا بود و او هم بز را کشت و خوراک ما کرد. چون ما نمی توانستیم سوراق آنها را بخوریم. پس از سه روز، هنگام ترک ده، یک اسکناس صدتومانی نزد کدخدا بردم و او با خشم پول را به صورتم پرت کرد و با عصبانیت گفت: "برو خدا را شکر کن که مهمان هستی و گرنه به خاطر اینکار می کشتمت!" دقیقا شش سال بعد، کارمند رادیو و تلویزیون و همکار آلبرت کوچویی بود. برای انجام مأموریتی گذرم به همان روستا افتاد. آنتن های تلویزیون نخستین چیزی بود که از دور توجه مرا جلب کرد. بافت ده همان شکل سابق را داشت، اما شمار کپر ها کمتر و جای آنها را خانه های آجری گرفته بودند. برای ما که شش سال پیش می بایست برای بنزین سه روز کنار جاده معطل می شدیم، اینک درون همین روستا خودروهایی چون وانت، پیکان، نیسان و حتی یک کمپرسی خودنمایی می کردند. چهره کودکان شفاف و زیبا بود و دیگر از آن شیارها در چهره اشان اثری نبود. بافت جمعیتی سالم بود و در روستا مرد های جوان حضور داشتند. در کپر ها و خانه ها؛ اجاق گاز و تلویزیون وجود داشت. اجاق گازی که با آن خوراک می پختند و سوراق نمی خوردند. در طی شش سال، زندگی در این روستا دگرگون شده بود. نمونه های دگرگونی، تحول زندگی و رشد رفاه عمومی و بهداشت مردم در سراسر ایران بسیار بیشتر از آنی بود که بتوان به شماره در آورد، اما اینها به چشم نمی آمدند. کافی بود کمبودی وجود داشته باشد، تا از سوی مخالفان پیراهن عثمان شود! نه اینکه در جهت رفع آن کمبود بکوشند، نه؛ بلکه از آن ابزار تبلیغات منفی ساخته تا برای ریشه کن کردن حکومت به خدمت بگیرند.

پ: این درست است که از همان دوران نوجوانی یک ملی گرا بودید، اما خُب بعنوان یک پان ایرانیست که فعالیت سیاسی مستمر داشت، بویژه آنکه در قبال مسئله بحرین، بیشتر پان ایرانیست ها مواضع بشدت رادیکالی اتخاذ کرده بودند. آیا گذرت به ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) هم افتاد؟

من دو تجربه شخصی متفاوت با ساواک داشتم. در مسجد سلیمان، کلاس دهم بودم، به مناسبت فرارسیدن عید نوروز، به چاپخانه ای رفته و کارت تبریکی چاپ کردم که محتوای آن حمله به عربها و از اینجور چیزها بود. دو روز بعد، مرا از ساواک خواستند. پس از مراجعه آقایی با کت و شلوار و کراوات مرا به اتاقش راهنمایی و از من خواست که روی صندلی بنشینم. سپس صندلی خود را از پشت میزش آورد و روی بروی من قرار داد و زانو به زانو در برابر من نشست و پرسید: "این چرندیات چیه که نوشتی؟" تا او دم چیزی بگم، ادامه داد: "احمق، ما تو این مملکت کلی عرب داریم، اینها هم وطنهای ما هستند." و برایم

کلی از این حرفها زد و خلاصه مرا توجیه کرد. در پایان گوش مرا کشید و گفت: "خواست باشه؛ ایندفعه باهات اینطور حرف زدم ها، دفعه دیگه خود دانی ها!" و مرا به بیرون راهنمایی کرد. بار دوم هنگامی بود که شیخ بحرین پس از استقلال به تهران سفر کرده بود. پان ایرانیستها به این سفر اعتراض کرده و اعلامیه هم داده بودند. من جزو تیمی بودم که این اعلامیه ها را در چهارراه شاه، که تا آن هنگام هنوز "سه راه شاه" می نامیدند، می بایست روبروی فروشگاه بزرگ ایران، در میان مردم پخش می کردم. دستگیر شده و یگراست مرا به کلانتری مرکز و از آنجا چشمهای مرا بستند و به کمیته بردند (اطلاعات و امنیت پلیس). پس از کتک مفصلی که به من زدند، دو روز بعد با پا در میانی پزشکیپور و دیگر بچه های حزب که از دستگیری من آگاه شده بودند، آزاد شدم. پ: شما پان ایرانیست نمادید و سرانجام یک جایی تغییر مشی دادید، دلیلش چه بود و این تحول چگونه و از چه هنگامی در شما شکل گرفت؟

از هنگامی که وارد دانشگاه شدم، با مواضع شاهنشاه، بویژه در رابطه با مسئله بحرین بیشتر زاویه پیدا کرده بودم. محیط دانشگاه با بیرون فرق داشت و بیشتر تحت تأثیر افکار مثلا "اینترکچوالی" (روشنفکری) بود. سالها بعد از آن، به این دوران زندگیم که می اندیشیدم، از نادانی خود و دیگرانی مانند خودم به خنده می افتادم. نه تنها متوجه دیدگاههای اشتباه خود در رابطه با مسئله بحرین شده بودم، بلکه حرص می خوردم که چرا اینقدر احمقانه و تحت تأثیر جو موجود به "توده ایها" نزدیک شدم. آن زمان نه تنها من، بلکه دیگرانی چون من که با ادعاهایی که گوش فلک را پر می کرد و با چسبیدن به رئالیسم، بدون اینکه درکی از این مقوله داشته باشیم، تجسم واقعی ایده آلیسم در رخت رئالیسم شده بودیم. اصلا درکی از رئالیسم نداشتیم، و آنرا فقط در ضدیت با قدرت میدیدیم. آهسته آهسته درگیر این مسائل شدم. دوست توده ایی داشتم که می شود گفت همه خانواده اش توده ای بودند. و من نیز با "سازمان نوید"، که جریانی وابسته به حزب توده بود، ارتباط پیدا کردم. مخفیانه به رادیو پیک ایران گوش میدادیم و سپس متن شنیده ها را نوشته و با کاربن تکثیر و می رفتیم جلوی کارخانه روغن نباتی ورامین میان کارگران پخش می کردیم. شاید اینک این کارهای ما خنده دار به نظر بیاید، ولی به این میگفتیم کار سیاسی و این ما را واقعا سرپا نگه میداشت. با این کارها حس غرور، حس اینکه من هم کسی هستم و دارم مبارزه می کنم و ... به ما دست می داد. هیچ بحث اصولی ای در میان ما صورت نمی گرفت و روزبروز فاصله ما از جریانات واقعی ای که در جامعه وجود داشتند و با صورت می گرفتند، بیشتر می شد. در یک فضای مصنوعی، فضایی خودساخته و غیر واقعی می زیستیم و از همین دریچه به مسائل نگرینستیم و به اصطلاح "ارزیابی" می کردیم. اما خُب؛ تفاوتهایی هم از همان زمان با این "رفقا" داشتیم. و به خاطر همین تفاوتها همواره از سوی "رفقا" با برچسب تمایلات خُرده بورژواایانه (خُرده سرمایه داری)، مورد انتقاد قرار می گرفتم. اینک این تفاوتها چه بود که برای آنها مورد انتقاد قرار می گرفتم؟ نگاه پرشور و ملی من، عشق و علاقه ای که به میهنم نشان می دادم بود. راجع به مسائل ملی، و یا تاریخ ایران که صحبت می شد، نگاه من با آنها متفاوت بود. و برای همین با انگ تمایلات خُرده بورژوازی، مورد حمله و انتقاد قرار می گرفتم. با وجود انتقادها جا خالی نمی کردم و به باورهای ملی خود چسبیده بودم. پ: یک ناسیونالیست دواآتشی، ناگهان سر از انترناسیونالیست دربیابورد؛ هر آدمی را با تناقضاتی روبرو می سازد. از یکطرف به میهن عشق می ورزی، تاریخ کشور را با همه فراز و نشیبهایش دوست میداری، فرهنگش را دوست داری و ... سپس ناگهان خود را در میان جریانی فکری ای می بینی که همه اینها را با توجیه "انترناسیونالیسم پرولتری" رد می کند. شما بعنوان یک ملی گرا، فقط نگاه به گذشته ندارید، بلکه به رشد جامعه خودت هم توجه دارید، همواره دلت می خواهد که جامعه شما از هر نظر ادامه در ص ۱۷

بهترین در دنیا باشد. مردمت در بهترین رشد و رفاه اقتصادی، آموزشی و بهداشتی و ... باشند. در برابر چنین اندیشه ای ناگهان جذب دیدگاه دیگری می شوید که به شما می گوید: "ایست، دست نگه دار!!" نخست باید منافع "برادر بزرگ" (شوروی) را در نظر بگیرد، و می بینید که باید منافع کشور دیگری را مقدم بر منافع ملت خود در اولویتهای سیاسی اتان بگذارید!! چنین برخورد دوگانه ای هر آدمی را از درون با تضاد روبرو می کند و بازتاب بیرونی اش آن تناقضات رفتاری ای بود که "رفقا" توان تحملش را نداشته و شما را برای رفع نگرشهای ایرانگرایانه اتان مورد انتقاد قرار می دادند. اما گذشته از این، آن جریانها حتما چیزهایی هم داشتند که می توانست شما را جذب کند. این نکته ها چه بودند؟ انگیزه و تاکید من برای این پرسش از آنروست که شاید این "جذابیتهای" امروز هم وجود داشته باشند و جوانان ما ندانسته بسوی این "جذابیتهای" گراییده شده و تا بیایند بفهمند که چه کلاه گشادی سرشان رفته، عمر و انرژی مبارزاتی خود را تلف کنند.

اگر چکیده وار بخواهم پاسخ بدهم؛ برای من عدالت اجتماعی و اقتصاد مردم ایران مهم بود. اینها موضوعاتی بودند که در ادبیات سیاسی چپ نقش پررنگی بازی می کنند. از سوی دیگر همانگونه که پیشتر گفتم، مسئله بحرین و ضدیت من با "امپریالیسم" انگلیس و موضوعاتی از این دست بودند که زاویه میان من و دستگاه حاکم را بیشتر می ساختند. مجموعه روابط هم نقش داشتند؛ دوستان دانشگاهی، همکاران مطبوعاتی، فضای کاری در رادیو و تلویزیون و ... ارتباط نزدیک من با توده ایها، موجب شد تا به این نکته پی ببرم که هیاهویی که پیرامون مقوله هایی چون عدالت اجتماعی راه انداخته بودند، بیشتر موضوعات همان کتابها بودند، چون در عمل هنگامی که با آنها به بحث می نشستم؛ بر سر هر نکته ایی با آنها در تضاد بودم. برای نمونه دیدگاه کتابی آنها نسبت به مقوله "زن" در اجتماع و وقتی عنوان می کردم که وضع اجتماعی زن ایرانی به مراتب از زنان در عراق، سوریه، مصر و ... بهتر است و روز بروز جایگاه اجتماعی بهتری در مقایسه با کشورهای همجوار و منطقه کسب می کند، چیزی نبود که مورد پسند "رفقا" قرار بگیرد. نمونه های بسیار در همین راستا و دیگر مقولات وجود دارند که برای پیشگیری از طولانی شدن مطلب، به آنها نمی پردازم، اما این گونه نبود که درست در اختیار تظاهرات فکری آنان باشم. این همزیستی مسالمت آمیز با توده ایها در بطن خود به خاطر اختلافهای دیدگاهی و ملی گرایانه من با آنان، خود به زمینه های جدایی من در آینده دامن می زد. چه اینکه به خاطر همکاری، دوستی و یا همسایگی با برخی از چهره های سرشناس حزب مانند سیلوانس کسرای، برایم هرچه بیشتر آشکار می شد که آنچه را از این انسانها در اذهان خود ساخته بودیم، عملا و در زندگی اجتماعی اینگونه نبودند. در چنان فضایی کم کم به رویداد ۵۷ نزدیک می شدیم. اعتصابات، پردامنه و گسترده شده بودند، تا جاییکه موج آن رادیو و تلویزیون را نیز فرا گرفت. اما نمی دانستیم که برای چه داریم اعتصاب می کنیم، تنها می گفتیم برای همبستگی با دیگران!! من نیز چون دیگران با موج به راه افتاده در نوسان بودم، اما هیچگاه بخودم اجازه ندادم که "مرگ بر شاه" بگویم. تکرار چنین شعاری با همه اندیشه های ملی گرایانه من در تضاد می افتاد. همه آن اندیشه هایی که از کودکی و نوجوانی با آن خو گرفته، رشد کرده و در بستر مطالعات اجتماعی مانند خواندن کتابهای کسروی و ... شعور اجتماعی ام را تقویت کرده بودم، متوجه این نکته نیز بودم که بسیاری از کمبدهایی که وجود دارند، ریشه در مسائل فرهنگی داشته و چاره آنها زمانبر است. اجتماع آنروز ایران و ساختار سیاسی حاکم برای بهبود کمبدها و چاره جویی های فرهنگی از خود زمینه و استعدادهای لازم را نشان داده بود. کسب قدرت

سیاسی توسط نوکیسگان تازه وارد، نه تنها پاسخ تضادهای فکری من با مکاتب فکری دور و برم نبود، که بر شدت آن تضادها نیز افزود و مبارزه من رنگ و بوی نوینی یافت. شاید سخت شدن شرایط کاری، تحمل بیکاریهای ناخواسته، وضع بد اقتصادی که روزبروز وخیم تر می شد، تناقضات در رفتار منتقدین دیروزی و ... مرا بیشتر به ژرفتر اندیشیدن وا داشتند. شاید می شد انتقادهایی به ساختار گذشته وارد کرد، اما پاسخ آن انتقادهای هرگز "انقلاب" و سرنگونی نبود. شرایط تازه، نه تنها زمینه های انتقادهای پیشین که بیشتر پیرامون "دموکراسی های سیاسی - اجتماعی" دور می زد را از میان نبرد، که آزادیهای فردی را نیز به شدت به خطر انداخته و از مردم گرفته می شد. جذابیتهای کاذبی که چپ از خود نشان می داد، با پیوستن من به حزب چپ سوند، کلا رنگ باختند. در طول هومندی من در این حزب سوندی، متوجه شدم که رقابت، جنگ و دعوا برای رسیدن به قدرت و پُستهای درون حزبی بالاست. برای منی که خارجی بودم، و مورد رفتارهای نژادپرستانه از نوع نَرَمَش می شدم، دردآور بود. اما این مدعیان "آزادی" و "ضد برتری خواهی"، از مشاهده این واقعیت که از سوی مأمورین مثلا کنترل فرودگاه مورد رفتار نژادپرستانه قرار می گیرم، نه تنها به پشتیبانی از من واکنشی نشان نمی دادند، حتا گکشان هم نمی گزید و هرگز به روی خود نمی آوردند. زندگی به من می آموخت که نباید آدم ها و مکاتب فکری را بر اساس تعریف هایی که از خودشان می کنند، مورد سنجش قرار دهم؛ بلکه باید به رفتار اجتماعی آنان و مواضعی که اتخاذ می کنند، ملاک سنجش باشند. با مشاهده رفتارهای اجتماعی "چپ"، چه در ایران و چه در اسکاندیناوی، دیگر نه تنها برای من "جذابیتهای" و موضوعیت خود را از دست دادند، بلکه تبدیل به سمبل ریاکاری و دورویی شدند. شاید برای خوانندگان جالب باشد تا بدانند که چپ ها، چه در ایران و چه در سوئد، همواره مرا به ملی گرایی متهم می کردند. یعنی هرکجا که بودم این عشق به ایران، تاریخ، فرهنگ و منافع ملت ایران همیشه برای من در اولویت بود و این عشق، در گفتارها و رفتارهای اجتماعی من بازتاب می یافت. آنچه که آنها مرا بدان متهم می کردند، موجب غرور من و آنچه که من از آنها می دیدم برخورد های دوگانه و حکایت: "چون به خلوت می روند، آن کار دیگر می کنند"، بود.

پ: اینگونه می اندیشم که در فردای سرنگونی، نیرو و یا نیروهایی در بالای هرم قدرت خواهند بود که در میدان مبارزه برای سرنگونی رژیم؛ در درون کشور، دست بالا را داشته و توانسته باشند نیروی مردمی آماده و گسترده تری را وارد این میدان کرده باشند. در این راستا، پراکندگی ملال آور پادشاهی خواهان دست کم در برون مرز، نشانه خوشایند و دلگرم کننده ای نیست. برای هدایت و رهبری مبارزات مردمی، وظایفی وجود دارند که خود این وظایف به عنوان برنامه مبارزاتی، توان این را خواهند داشت که ما را پیرامون این برنامه متحد و به مبارزه مشترک و جمعی وا بدارد. در این بخش پرسش، میخواهم روی جُستار "پادشاهی خواهان" متمرکز شویم. میدانیم در جنبش سرنگونی خواه، جریانهای سیاسی گوناگونی وجود داشته و هرکدام برای خودشان دارای جمع بندی، تحلیل، برنامه های سیاسی-مبارزاتی و ... هستند و سخت در تلاشند تا به آماترهای (اهداف) خود دست یابند. آیا آماترهای ما یک دست هستند؟ آیا دارای ارگان مبارزاتی هماهنگ و یک دستی برای سرنگونی رژیم هستیم؟ و اگر دارای چنین ارگانی نیستیم، دلیل و یا دلایل آن چه هستند؟ چه کسانی چوب لای چرخ اینکار می گذارند؟ در مجموع این پراکندگی امروز را حاصل چه چیزی می دانید؟

خوب شد که این پرسش را پیش کشیدید. به باور من عاملی که می تواند وضعیت کنونی جنبش را توجیه کند، آماده نبودن جامعه ایرانی برای ساختاری دموکراتیک است. آنانی که راجع به دموکراسی سخن می گویند، از دوران مشروطه به این سو، نتوانستند برای پیاده کردن ایده هایشان راهکار و ساختار عینی و عملی ای ارائه نمایند. به باور من جامعه ایرانی پس از گذشت بیش از یک قرن

گفتگو با حمید معصومی ... ادامه از ص ۱۷

و پس از پشت سر گذاشتن پنجاه سال از ساختار دموکراتیک و مدرنیته دوران پهلوی، هنوز آماده پذیرش یک ساختار دموکراتیک نیست. برخی به درستی دلیل می آورند که در درون ایران به خاطر استبداد مطلقه ساختار دینی و سرکوب سازمان یافته، امکان چنین چیزی نیست، من نیز می پذیرم. اما برون مرز چه؟ همه ما در کشور های پیشرفته و دموکراتیک غربی زندگی می کنیم، چرا پس از ۴۵ سال یک تشکل سیاسی استوار و پایدار با ساختاری دموکراتیک نداریم؟ آیا نبود چنین تشکلی به معنای عدم آمادگی ذهنی و عینی برای پذیرش چنین ساختاری نیست؟! فرقی هم نمی کند؛ پادشاهی خواه باشد، مشروطه خواه باشد، جمهوری خواه باشد، مجاهد باشد، چپ باشد و ... نگاهی به "احزاب" و "سازمانهای" موجود بیاندازید، در حقیقت با دار و دسته ها، و محفل های سیاسی آشنا خواهید شد که در طول سالیان دراز نتوانسته اند با مردم ارتباطی ارگانیک و دوطرفه، برقرار سازند تا بتوانند برای بقا هم که شده، به هموندانشان (اعضا) بیافزایند. رهبری در "احزاب" قدیمی تر، یا تکان نمی خورد و یا حداکثر میان دو یا سه تن، جابجا می شود؛ بر آن نیستیم تا نام این جریانها و رهبرانیشان را ببرم، رهبرانی که پس از ۳۰ یا ۴۰ سال هنوز می اندیشند که کس دیگری توانایی هدایت جریانشان را ندارد! آیا این نمونه ها خود نمایانگر و دلیلی بر آماده نبودن شرایط ذهنی و یا عینی برای ساختاری دموکراتیک نیست؟ این امر در رابطه با چپ ها و مجاهدین نیز صدق می کند. تا زمانی که آقای رجوی زنده بود، ایشان همه کاره بود. پس از مرگش هم هنوز آقای رجوی دارد "پیام" می دهد!! حتا خانم مریم رجوی نیز مشروعیت خودش را مدیون آقای رجوی هست و به محض مرزبندی با دیدگاههای مسعود رجوی، از مشروعیت خواهد افتاد!! فرض بگیرد که جمهوری اسلامی سرنگون شد و اینها قدرت را بدست بگیرند، احتمالاً شاهد جمهوری از نوع خانواده آقای اسد، خواهیم بود. اینکه که به اینجا رسیدیم، پرسش این است که با وضع موجود چگونه می خواهیم بر این دشمن "قدر" چیره گردیم؟ طرح درست مسئله، به درک، روشنایی و حل آن کمک شایانی خواهد نمود. در شرایط کنونی مسئله ایران و ایرانی بودن و اینکه چگونه باید ایران را حفظ بکنیم، مهم است. زمانی نادرشاه با گرفتن قدرت و سروسامان دادن اوضاع، در واقع **ایران را نجات داد**. دستور کار نادرشاه **نجات ایران** بود. رضا شاه بزرگ هم به همین گونه؛ با شرایط اسفباری که برای ایران در آن روزگار رقم زده شده بود، رضاشاه برای **نجات ایران** اقدام کرد، و اصلاً سخن بر سر دموکراسی نبود. شرایط کشور به گونه ای بود که نجات میهن مقدم بر هر خواسته دیگری خودنمایی می کرد. اگر ایران نمی بود، دموکراسی برای کشوری که اگر وجود نمی داشت، به چه معنا می بود؟!!

شرایط امروز ایران چگونه است؟! درست است که در کشور دیکتاتوری و استبداد حاکم است و آزادی و دموکراسی پاسخ این دیکتاتوری است، اما مشکل دقیقاً چیست؟ هنگامی که خاک در اصفهان فروکش میکند و امکان نابودی شهر اصفهان با همه آثار تاریخی و ... وجود دارد. هنگامی که صدها هزار تن با خطر بی خانمانی روبرو بوده، و مشکل آب خطر نابودی تمدن بشری این زیستگاه کهن انسانی را تهدید می کند، چگونه می توان با چنین پدیده ای روبرو و از نابودی آن پیشگیری کرد؟!!

امروز جامعه ایران در خطر نابودی قرار دارد، این نابودی که صرفاً یک تهدید هم نیست در زندگی روزانه مردم ما نمود عینی پیدا کرده است. خطر نابودی همه عرصه های زندگی ایرانیان از طبیعت گرفته تا اقتصاد، از اخلاق اجتماعی گرفته تا آموزش و پرورش از نابودی حیات وحش گرفته تا نابودی کشاورزی و ... دستخوش تحولات منفی کرده است. حاکمیتی که امروز در ایران بر مسند قدرت است، حاکمیتی ضد ایرانی است. بنابراین من چه دموکرات باشم چه دموکرات نباشم،

چه جمهوری خواه باشم چه پادشاهی خواه باشم، چه طرفدار محیط زیست باشم چه طرفدار محیط وحش باشم، نخست سرزمین ایران باید حفظ بشود تا بتوانیم به آماز های بعدی برسیم. اصلاً صحبت بر سر درستی و غلطی برخی باور ها نیست، **سخن بر سر نجات ایران است**. میهن ما با حاکمیتی روبرو است که ایرانی نیست. تازه؛ تجربیات تاریخی ثابت کرده که ضد ایرانی هم هستند. بود یا نبود ایران برای این حاکمیت اهمیتی ندارد و بسان غنیمت جنگی با ایرانیان رفتار می کنند. از همان دمی که قدرت سیاسی را کسب و بر آن تکیه زدند، همواره در جهت تهی کردن منابع، به یغما بردن منافع ملت و نابودی فرهنگ و هویت ملی ایرانیان گام برداشته اند! آیا در چنین شرایطی نمی اندیشید که آماز سیاسی ها، مبارزان میهن پرست، ملی گرایان و ... پیش و مقدم بر هر چیز باید **نجات و حفظ ایران** از دست اشغالگران خودش باشد؟! مسائل دیگر، در مرحله پس از نجات ایران هست، که به آنها نیز باید پرداخته شوند. در همین راستا ناچارم به نکته کلیدی دیگری نیز بپردازم؛ ما داریم راجع به یک پدیده سیاسی-تاریخی به نام ایران که یک تاریخ مدون شده دو هزار و پانصد ساله پشت سرش هست، صحبت می کنیم، درباره یک کشور فرضی سخن نمی گوئیم. بنابراین هرگونه تحول و دگرگونی اجتماعی نخست باید در گرو حفظ و نگهداری این مرز و بوم باشد. از همین روی یکی از ویژگیها و ارزشمندیهای انقلاب مشروطه بر روی دو بال اصلی اش؛ یکی قانون و دیگری ملی گرایی بود، استوار بود، همانا پایبندی به حفظ ایران بود. هم حکومت قانون و هم ملی گرایی ایرانی، هر دو در راستای حفظ ایران تعریف شده بودند. به باور من؛ هر انقلاب اجتماعی پیش روی نیز باید همین ویژگی، یعنی حفظ و نگهداری ایران را در اولویت هرگونه تغییر و تحول اجتماعی قرار بدهد.

پ: مهربان معصومی گرامی؛ یکی از دل نگرانیهایی که از سوی برخی ایرانیان وجود دارد و نمی شود سرسری از آن گذشت، رابطه ایرانگرایی با ساختاری دموکراتیک و مردم سالار است. برخی هم از روی کینه می کوشند تا با وارونه جلوه دادن واقعیت ها، به این دل نگرانیها دامن زده و جامعه ایرانی را نسبت به پیشروان آزادیخواه ملت ایران بدبین کنند.

برای پاسخی درست و همه جانبه به این پرسش و رفع چنین دل نگرانیهایی نیازمند آنیم تا به برخی نکات کلیدی توجه داشته باشیم. هنگامی که راجع به ایران و نجات ایران؛ همان چیزی که به آن ایرانگرایی می گوئیم، صحبت می کنیم؛ یعنی سخن از ساختار سیاسی ای می رانیم که تجربیات تاریخی ما نیز گواه آن بوده و درستی آنرا به اثبات رسانیده است. ساختار پادشاهی یعنی ساختار سیاسی ای که نخستین وظیفه آن حفظ ایران و سنتهایی است که به دنبال آن پادشاه موظف به اجرای آنها است، می باشد. همه اینها هم بر می گردد به ایران پیش از حمله عرب ها. همان گونه که می دانیم، پادشاهی با سلطنت فرق دارد؛ پادشاهی به معنای حفظ و نگهداری ایران است، اما بنیاد سلطنت مبنی بر نظام سلطه می باشد. تفاوت و اثره ای این دو، حتا تفاوتی بنیادی چه از نگر ساختار حکومتی و چه از نگر ارزشهای دموکراتیک اجتماعی نیز به دنبال دارد. تجربه های تاریخی حکمرانی ما پس از حمله عربها، بر مبنای سلطنت است ولی در پیش از این حمله، ساختار پادشاهی ما با یک سری ارزشهای فرهنگی که در آن تبلور پیدا کرده بود روبرو می شویم. برای نمونه در دوران اشکانیان مجلسی داشتیم بنام مجلس مهستان! این مجلس در حقیقت بر امر پادشاهی نظارت کرده و پادشاه نیز خود را موظف می دانست بر مبنای آموزه های مجلس مهستان، پادشاهی و کشور را حفظ و اداره کند. در این ساختار نه تنها مسئله وراثت مطرح نبود، بلکه انتخابی نیز بود. شاید برای شما جالب باشد که این امر، حتا در قانون اساسی مشروطه نیز بازتاب داشته است. آنجا که پادشاهی را ودیعه ای می خواند که از سوی ملت و نمایندگان آنها یعنی مجلس، به یک شخص اعطا می شود. یعنی مجلس که از نمایندگان ملت تشکیل شده، تا زمانی که پادشاه را به رسمیت نشناسد، او نمی تواند پادشاهی کند. در ادامه باید توجه شما را به این نکته نیز جلب کنم؛ در حکمرانی سیاسی، ما یک جا **ادامه در ص ۱۹**

جاودان باد یاد و راه همه جاویدنامان میهن!



فراخوان کمکهای مالی برای مبارزان درون مرز

برخی از ایرانیان میهن پرست در پی باخبر شدن از کوشندگی های درون مرزی انجمن ما، خواهان آن شدند تا با ارسال کمکهای نقدی به مبارزان درون کشور یاری رسانند. در این راستا، حساب ویژه ای (پی پال)، باز شده که دوستان و علاقمندان به میهن عزیزمان، می توانند کمکهای نقدی خود را به این حساب واریز نمایند. کمکهای مالی به این حساب فقط برای **مبارزان درون مرز** برای پیشبرد کوشندگی های مبارزاتیشان است و بخش برون مرزی انجمن ما هیچگونه دخل و تصرفی در آن ندارد.

علاقمندان پس از واریز کردن وجه نقدی، نام مرجع (نام یک جاویدنام میهن) ذکر شده را برای ما بفرستند، تا اقدام به چاپ آن نام و میزان کمک، در این نشریه بنمایم.

شماره حساب پی پال برای کمک به پیشبرد کوشندگی های مبارزاتی پیکارگران درون مرز:

tirdad33@yahoo.co.uk

گفتگو با حمید معصومی ... ادامه از ص ۱۸

سخن از ارزش های دموکراتیک می رانیم و جایی صحبت از ساختار دموکراتیک می کنیم. ساختارهای دموکراتیک در شکلهای گوناگونی به نمایش درمیآیند؛ در فرانسه به یک شکل، در انگلیس به شکل دیگر، در کشورهای شمال اروپا به گونه ای دیگر هستند. همه آنها مدرن بوده و عمرشان به بیش از ۳۰۰ سال نمی رسد. ولی ارزشهای دموکراتیک در فرهنگ و تاریخ ایران قدمتی دست کم بیش از دو هزار و پانصد و خورده ای ساله دارد. روزگاری بخشی از گره زمین در بردگی بسر می بُرد و این امر هم برای برده و هم برای برده دار بسیار طبیعی جلوه می کرد و بدان خو گرفته بودند؛ بر بنیاد کشف های صورت گرفته در ایران دوران هخامنشی، دهها هزار لوح پیدا شدند که نشان می دهند در آلمان کارگران دارای حقوق، حق بیکاری، حق زایمان و ... بوده اند. نه تنها در ایران ما سخن از بردگی یعنی بهره کشی انسان از انسان به شکل وحشیانه اش نبوده، بلکه نشان از وجود ارزش های دموکراتیک و حقوقهای انسانی مردم یک جامعه دارد. بنابراین می بینیم که ارزشهای دموکراتیک یک چیز است و ساختارهای دموکراتیک مقوله ای دیگر؛ اما ساختارهای دموکراتیک طبیعتاً بر مبنای همان ارزش ها بوجود می آیند تا به آنها تکامل بخشیده و آنها را در جامعه نهادینه کنند. برای همین است که در ایران کهن، ما فرماندهان نظامی زن داشته ایم، پادشاهان زن داشته ایم. زنان را نه فقط به عنوان نیروی کار در روند تولید، بلکه آنها را در گرداندن همان ساختار دموکراتیک، فعال و کوشا می بینیم. مراد از بیان این گفتار اینست که هنگامی ما از تاریخ و فرهنگ این سرزمین سخن می رانیم، این نیست که بگوییم ما کوروش داشتیم و یا داریوش داشتیم، بلکه به این واقعیت نیز اشاره داریم که ساختار اجتماعی-فرهنگی بسیار مترقی، پیشرو و دموکراتیکی وجود داشته که بنیاد آنرا ایرانگرایی؛ که متضمن حقوق و منافع ملی مردم ایران بود، تشکیل می داد.

پ: آیا کشوری وجود دارد که دارای ساختاری دموکراتیک باشد، اما عاری از ارزش های دموکراتیک باشد؟ چرا می اندیشید که ساختار دموکراتیک بدون آن ارزشها ناقص است؟

آری؛ زیاد هم هستند! نمونه اش کشور بلژیک. سربازان ارتش بلژیک در ساختاری دموکراتیک رشد یافته و تربیت شده اند. همچنانکه سربازان انگلیسی، در جامعه ای که مهد دموکراسی پارلمانی و مادر پارلمان جهان شناخته می شود، بزرگ شده اند. ولی همان انگلیسی هنگامی که در دهلی، و یا قاهره در کافه ای می نشست و نوشیدنی اش را می نوشید که بر سر در آن کافه نوشته شده بود: "ورود سگ و هندی" و یا "ورود سگ و مصری" ممنوع! و سربازان دموکرات بلژیکی در گنگو نسل کشی براه می اندازند. این آدمها شهروندان آزاد و دموکرات یک ساختار دموکراتیک بودند. تاریخ کلونیالیسم در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین، استرالیا و ... پر است از این اجحافات، برتری طلبی ها، حق کشی ها، چپاول، کشتار و ... بدست عوامل کشور های دارای ساختار دموکراتیک صرف! بنابراین ساختارهای دموکراتیک حال با هر نامی، بدون ارزشهای دموکراتیک، لزوماً سراسر مثبت نیستند. هنگامی که ما بر اصول ایرانگرایی و ارزشهای دموکراتیک آن سخن می رانیم؛ بحث بر سر فتح کشورهای دیگر، برتری نژادی و این جور سخنان بی مغز نیست، بلکه راجع به ارزشهای انسانی و زنده کردن آنها در جامعه سخن می گوئیم. پایگاه اصلی سیاسی ما؛ ارزشهایی هستند که پیش از هر چیز: رفاه، عدالت اجتماعی، آموزش رایگان، بهداشت رایگان و ... نه تنها برای مردم ایران که برای جهانیان نیز همان را میخواهد. بنابراین من خود را یک دموکرات تعریف نمی کنم، من خود را ایرانگرایی تعریف می کنم که مدافع اون ارزشهای والای دموکراتیک هم هست.

پ: اگر بخواهیم چکیده وار وظایف نیروی پیشرو را در راستای سخنان شما تعریف کنیم، چه باید کرد؟

نخست اینکه باید به نسلی که پایین تر از سی سال سن دارد، امید داشت. این نسل آمادگی پایه ریزی یک ساختار ایرانگرایی دموکراتیک را دارد. حالا وظیفه من و شما چیست؟ باید همه تجربیات و دانش سیاسی مبارزاتی را در اختیار این نسل بگذاریم. نباید بگذاریم که از صفر بیابازند و دچار آسیبهای ناخواسته شوند.

باید تلاش کرد، هیچ تضمینی وجود ندارد، ولی تجربه تاریخی نشان داده است که اگر گروهی - اندازه اش اصلاً مهم نیست، کوچک یا بزرگ - مصمم باشد، برنامه داشته باشد، استمرار داشته باشد؛ در شرایط خاصی می تواند به سرعت تبدیل به یک جریان همه گیر بشود. نباید ناامید شد، باید به مبارزه ادامه داد، باید به مبارزه بصورت اصولی، هدفمند و سازمانیافته ادامه داد. با در نظر گرفتن رهنمودهای شهریار میهن، باید مردم را در ارگانهای مبارزتی اشان بسیج و سازماندهی کرد تا برای اجرای نقش تاریخی خود، آماده باشند.

با درود و سپاس های فراوان از کوشنده سیاسی: بزرگوار حمید معصومی

این است شعار ملی: شاه، خرد، آزادی!

سال نو میلادی بر مسیحیان جهان بویژه هم میهنان مسیحی خجسته باد!

۲۰۲۴ سالی بود که سرانجام "امید" در خانه تک تک صلح دوستان جهان را بصدا درآورد. سالی که در آن تروریسم بنیادگرای اسلامی ضربات سنگینی را متحمل شد و بزرگترین دولت تروریستی جهان؛ جمهوری اسلامی، ضمن تجربه شکست در جبهه های گوناگون، در سرایشی سقوط قرار گرفت.

سال ۲۰۲۴، سالی بود که مبارزه جامعه جهانی علیه تروریسم دولتی از حرف عبور کرد، و گامهای عملی و مؤثری برای ریشه کن ساختن گره چنگار (غده سرطان) جنگ و تبااهی برداشته شد. سال ۲۰۲۴ سالی بود که در آن "حماس" سقوط کرد، "حزب الله" سقوط کرد، و "جمهوری خانوادگی" رژیم اسد سقوط کرد، و جمهوری پلید اسلامی سقوط خود را در آینه دید. آری؛ سال ۲۰۲۴ میلادی، سال گشودن پنجره امید برای ایرانیان نیز بود.

سال ۲۰۲۴ اما؛ برای ایرانیان بویژه پادشاهی خواهان دستور کار و مبارزه سال ۲۰۲۵ را نیز آماده و صادر کرد؛ **مبارزه سازمانیافته، همگانی و بی آمان** علیه گره چنگاری خاورمیانه، یعنی جمهوری ننگین اسلامی! پیروزی را تقدیم نمی کنند، باید برای آن جنگید و آنرا بدست آورد. این جمهوری ایران ستیز؛ صلح، رفاه و عدالت اجتماعی را پیشکش ملت ایران نمی کند، و به راحتی نیز از قدرت کناره نمی گیرد، باید برای بدست آوردن آنها، رژیم را سرنگون و با برقراری سامانه شاهنشاهی ایران و قرار گرفتن دوباره در جامعه جهانی به صلح، رفاه و عدالت پایدار برسیم. پیروزی ملت ایران در گرو سرنگونی رژیم به رهبری شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی است. ملت ایران برای دست یافتن به آرمانهای انساندوستانه، دموکراسی پایدار، آزادی، سکولاریسم، رفاه و عدالت اجتماعی باید رزم خود را در ارگانهای مبارزه به رهبری پادشاهی خواهان سازمان دهد تا بتواند با تحمل کمترین هزینه انسانی و مالی از این بُره تاریخی به سلامت عبور کند.

همانگونه که شهریار میهن، این باور ملت ایران را به درستی بازتاب داده اند:

"ما فرزندان کورشیم ... باور داشته باشیم که بار دیگر نور ایران بر تاریکی اهریمن پیروز خواهد شد، و ملت ایران به آرامش، آزادی و امنیتی که شایسته آن هستند، دست خواهند یافت."

سال نو میلادی را به مسیحیان جهان، بویژه هم میهنان مسیحیان شادباش گفته و برای آنها خوشبختی، آسایش و آرامش آرزو مندیم!

هم میهنان مبارز و آگاه؛ خواهشمندیم با
فرستادن رهنمود و انتقادهای سازنده به ما
یاری رسانید! نشانی تماس:

padeshahi1339@hotmail.com

نشانی پستی:

A.O.P.R. For Iran

Postfach 740163

60570 Frankfurt, Germany

هم میهنان مبارز و آگاه خارج از کشور:

پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک ملت ایران در
گرو همبستگی، پشتیبانی و همراهی هرچه
بیشتر شماس. با شرکت جستن در گردهمایی ها
و راهپیمایی های اعتراضی ... **و یا هر روش**
مبارزاتی که خود می شناسید و به آن باور
دارید، به ملت در بند و ستم ایران یاری رسانید!
لُر، کرد، بختیاری، ترک، بلوچ، گیلک، مازنی،
عرب، فارس، تالشی:

ایرانیان همبستگی!

با عزم و اراده ملی، خود، موتور محرک تغییر باشیم!